

نام های تاریخی و جغرافیای قدیمی

سرزمین های ما در منابع پس از اسلام



پروفسور دکتور لعل زاد

لندن – اپریل 2012

عناوین

* مفاهیم و اصطلاحات

* کرونولوژی منابع (عربی، پارسی و انگلیسی)

* موضوع پژوهش (اهداف اصلی)

* پیشگفتار (نتیجه گیری منابع پیش از اسلام)

* شیوه پژوهش (بررسی منابع)

1. منابع عربی: 12 اثر (با پیشینه حدود 1200 سال)
2. منابع پارسی: 43 اثر (با پیشینه حدود 1050 سال)
3. منابع انگلیسی: 10 اثر (با پیشینه حدود 200 سال)
4. نقشه های قدیمی: 8 نقشه (با پیشینه حدود 500 سال)

* نتیجه گیری

* منابع

ڪرونولوژی منابع

(عربی، پارسی، انگلیسی)



منابع عربی: 207 - 375 ق (822 - 985 م)

1. مغازی واقدی یا تاریخ جنگهای پیامبر اعظم (ص): 207 ق (822 م)
2. سیرت (ابن هشام) رسول الله (ص): 213 ق (828 م)
3. مسالک و ممالک ابن خرداد: 272-231 ق (845-885 م)
4. فتوح البلدان بلاذری: 279-255 ق (868-892 م)
5. تاریخ یعقوبی: 284-259 ق (872-897 م)
6. البلدان یعقوبی (کهنترین متن جغرافیای عربی): 278 ق (891 م)
7. البلدان ابن فقیه: 290 ق (902 م)
8. تاریخ طبری: 302 ق (914 م)
9. مروج الذهب مسعودی: 336 ق (947 م)
10. التنبیه مسعودی: 345 ق (956 م)
11. صورت الارض ابن حوقل: 367 ق (977 م)
12. احسن التقاسیم مقدسی: 375 ق (985 م)

منابع پارسی: 346 - 1281 ق (957 - 1864 م)

1. دیباجة شاهنامه ابومنصوری: 346 ق (957 م)
2. تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری 302 ق): 352 ق (963 م)
3. ترجمه تفسیر طبری (طبری 302 ق): 352 ق (963 م)
4. حدود العالم (کهنترین متن جغرافیای پارسی): 372 ق (982 م)
5. شهنامه فردوسی: 400 ق (1009 م)
6. التفهیم بیرونی: 420 ق (1029 م)
7. زین الاخبار گردیزی: 444 ق (1052 م)
8. تاریخ سیستان: 444-775 ق (1052-1373 م)
9. تاریخ بیهقی: 470 ق (1077 م)
10. مسالک و ممالک (اصطخری 340 ق): سده 6/5 ق (سده 12 م)
11. فارسنامه ابن بلخی: 510 ق (1116 م)
12. مجمل التواریخ: 520 ق (1126 م)
13. تاریخ بخارا (نرشخی 332 ق): 522-574 ق (1128-1178 م)

14. تاریخ هرات فامی: 546 ق (1151م)
15. ترجمه تاریخ یمنی (427 ق): 603 ق (1206م)
16. فتحنامه سند (عربی 215-255 ق): 613 ق (1216م)
17. طبقات ناصری: 658 ق (1260م)
18. جهانگشای جوینی: 658 ق (1260م)
19. فضایل بلخ (عربی 610 ق): 676 ق (1277م)
20. جامع التواریخ همدانی: 718 ق (1318م)
21. تاریخنامه هرات سیفی هروی: 721 ق (1321م)
22. نزهت القلوب قزوینی: 740 ق (1339م)
23. تاریخ فیروزشاهی: 801 ق (1398م)
24. زبدت التواریخ حافظ ابرو: 830 ق (1427م)
25. جغرافیای حافظ ابرو: 833 ق (1429م)
26. تاریخ مبارکشاهی: 838 ق (1434م)
27. مطلع سعدین: 875 ق (1470م)
28. روضات الجنات: 899 ق (1494م)

29. روضت الصفا: 903 ق (1497م)
30. حبيب السير: 930 ق (1524م)
31. بابرنامه: 937 ق (1530م)
32. تذکره همایون و اکبر: 999 ق (1591م)
33. تاریخ سند: 1009 ق (1600م)
34. تاریخ فرشته: 1018 ق (1609م)
35. برهان قاطع: 1062 ق (1651م)
36. خلد برین: 1087 ق (1676م)
37. تذکره مقیم خانی: 1116 ق (1704م)
38. جهانگشای نادری: 1171 ق (1758م)
39. تاریخ احمد شاهی: 1187 ق (1773م)
40. بستان السیاحه شیروانی: 1247 ق (1831م)
41. تاریخ احمد: 1266 ق (1850م)
42. ظفرنامه خسروی: 1279 ق (1862م)
43. تاریخ سلطانی: 1281 ق (1864م)

منابع انگلیسی: 1230 - 1323 ق (1815 - 1905 م)

1. گزارش سلطنت کابل الفنستون: 1230 ق (1815 م)
2. آریانای ویلسن: 1257 ق (1841 م)
3. سفرنامه کابل برنس: 1258 ق (1842 م)
4. فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها: 1270 ق (1854 م)
5. تاریخ عمومی پرشیا کلیمینتس: 1291 ق (1874 م)
6. حیات افغانی (فارسی 1282 ق): 1291 ق (1874 م)
7. یادداشتهای راورتی: 1293 ق (1876 م)
8. تاریخ ایران (پرشیا 1245 ق): 1293 ق (1876 م)
9. تبارشناسی افغانستان بیلجو: 1308 ق (1891 م)
10. سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج: 1323 ق (1905 م)

مفاهيم و اصطلاحات



* **افغان:** افغان یا پشتون نام یکی از چهار قوم بزرگ افغانستان (ازبک، هزاره، تاجیک و افغان) است.

* **افغانی:** فعلا واحد پول افغانستان و قبلا به زبان "پشتو"، زبان "افغانی" میگفتند.

* **افغانستانی:** شهروندان افغانستان یا کسانی که سند تابعیت افغانستان را داشته باشند.

* **افغانستان کنونی:** جغرافیای آن عمدتا در زمان امیر عبدالرحمن (1880-1901م) شکل گرفته و استقلال آن در زمان امیرامان الله (1919-1929م) حاصل شده است.

* **افغانستان تاریخی:** نام یکی از ولایات آل کرت هرات که مرکز آن مستنگ (در جنوب کویته فعلی) بوده (مطابق تاریخنامه هرات)؛ جدا از کابل، غزنین، کندهار و سیستان؛ یعنی اطراف کوههای سلیمان در پاکستان امروزی.

* **ایران کنونی:** جغرافیای سیاسی کشور ایران امروزی که از سال 1935م باینسو در سطح جهان بنام "ایران" شناخته میشود.

* **ایران تاریخی:** اکثرا بمفهوم یک حوزه مشترک زبانی - فرهنگی شامل سرزمین های از رود سند تا فرات و از بحر هند تا کوههای قفقاز و جهیل ارال بوده است.

* **فلات ایران:** به سرزمینهای مرتفع در بین رودهای سند و فرات، بحیره کسپین و زمین های هموار آسیای میانه؛ یا سرزمین های متشکل از سلسله کوههای هندوکش، کپه داغ، البرز، زاگروس و سلیمان اطلاق میشود.



* **قوم (تبار):** افرادی که دارای مشترکات زبانی - فرهنگی میباشند.

* **نژاد:** نشاندهنده ویژگیهای ظاهری - فیزیکی افراد یعنی رنگ (جلد، چشم و موی) و ساختمان چهره آنهاست (در اینصورت فکرنمیشود بیش از 5 نژاد بشری موجود باشد: سیاه، سپید، زرد، سرخ و مخلوط از اینها).

* **تاریخ دیروز:** تاریخ حاکمیت خانواده ها یا اقوامی است که قلمرو یا ساحه نفوذ آنها را پذیرش جزیه، سکه و خطبه تشکیل داده، مرزهای معین و ثابتی نداشته و عمدتاً به نام خانوادگی، قومی یا محلی ایشان شناخته میشوند (مانند هخامنشیان، اشکانیان، ساسانیان، کوشانیان، سامانیان، غزنویان، غوریان، سلجوقیان، تیموریان و...).

* **تاریخ امروز:** تاریخ ایجاد کشورها با نام مشخص و جغرافیای سیاسی یا مرزهای نسبتاً معین و ثابت است (مانند افغانستان، پاکستان، تاجیکستان، ازبکستان، ایران و...).

* **تاریخ مشترک:** تاریخ دیروز (نام خانوادگی، قومی یا محلی) را نباید با تاریخ امروز (نام کشورها) اشتباه کرد! زیرا قلمروی دیروزی هر یک از این خانواده ها، تاریخ مشترک دهها کشوری است که امروز در قلمروی آنها بوجود آمده (شاید پاره های دیگری هم ایجاد کنند، اما روزی این پاره ها یکجا خواهند شد).

موضوع پروہش

(اهداف اصلی)



میخواهیم نشان دهیم که:

سیر تحول نام های تاریخی و جغرافیای سرزمین های نیاکان ما (آریائی ها، پارس، آریانا، ایران، خراسان و...) در منابع پس از اسلام چگونه بوده است.

+ + +

پیشگفتار

(نتیجه گیری منابع پیش از اسلام)

با بررسی منابع پیش از اسلام به این نتیجه گیریها رسیدیم:

1. آریائی

* شواهد زبانی، مراسم مذهبی - فرهنگی و آثار باستانی (ارابه ها، ساختمان ها، گورستان ها، ظروف و وسایل باقیمانده) نشان دهنده پیوند قبلی و مهاجرت اقوامی بنام "آریائی" به فلات ایران و هند شمالی از مناطق آسیای میانه است (مگر اینکه کشفیات آینده، خلاف آنرا ثابت سازد).

* معاهده میان شاه هیتی و میتانی (اواسط هزاره دوم ق م) حاوی نام خدایان آریائی است. رساله اسپ شناسی بزبان هیتی نیز شامل اصطلاحات فنی و اعداد آریائی است. این موضوع یکی از علایم مهاجرت آریائیها از ماورای قفقاز است.

* واژه "آریائی" در سال 1942 م با نشر مقاله آریانا (توسط کهزاد) و ترجمه واژه "آرین" (با بار نژادی - سیاسی) وارد تاریخ و ادبیات افغانستان کنونی میشود.

* اگر "آریائی" را ترجمه و اثره آریین (بدون بار نژادی - سیاسی) و معادل واژه های اریا، اییریا و ارییا (متذکره در ریگویدای هند، اویستای بلخیان و کتیبه های هخامنشیان) بپذیریم، اقوام هندو-اروپائی که به فلات ایران و شمال هند آمدند، خود را "آریائی" گفته اند که مفهوم زبانی - تباری - اخلاقی داشته است. به این ترتیب واژه آریائی هیچگونه بار نژادی - سیاسی (برتریخواهی) نداشته، شامل اقوامی دارای مشترکات زبانی- فرهنگی بوده، فرهنگ ساز و تمدن آفرین بوده اند:

* واژه اریا 36 مرتبه در ریگویدا (اواسط هزاره دوم ق م) آمده و اریا ورته (سرزمین آریائیا) مرکز فرهنگ آنها بوده که نام قدیمی شمال و مرکز هند است.

* واژه اییریا حدود 50 بار در اویستا (اوایل هزاره اول ق م) ذکر شده، نخستین سرزمین خویش را اییریانه و یجه (سرزمین آریائیا) نامیده که حدود 13 بار تکرار شده (یک منطقه کوهستانی و دارای اقلیم شدید 10 ماه زمستان و 2 ماه تابستان). بعد از آفرینش 15 سرزمین دیگر (از سغد در شمال تا پنجاب در جنوب) سخن گفته میشود که احتمالاً بانجاها مهاجرت نموده و مستقر شده باشند.

* شاهان هخامنشی در کتیبه های خویش، خود را آریائی و از تبار آریائی گفته اند.
در این کتیبه ها آریائی بمفهوم زبان نیز بکار برده شده است.

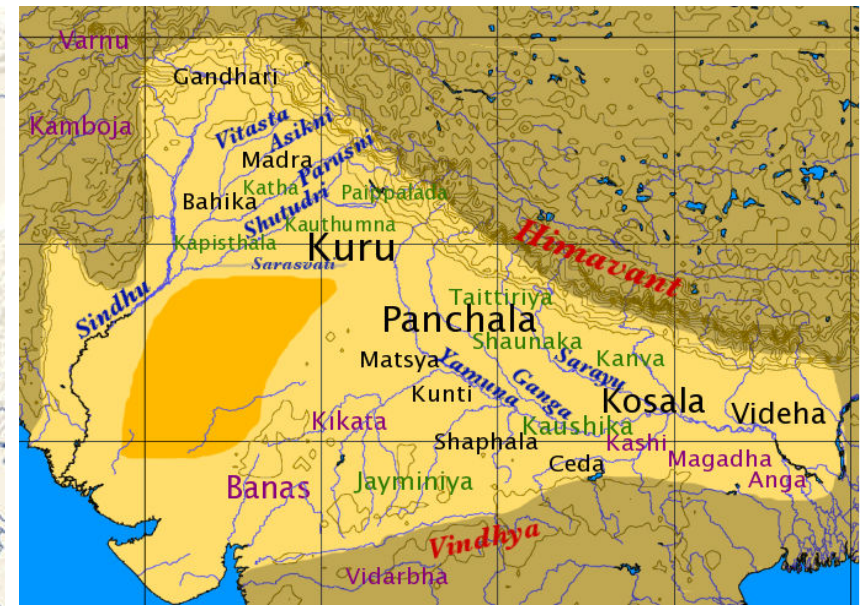
* کتیبه رباطک کنیشکا هم واژه آریاو = آریائی را بمفهوم زبانی بکار برده است.

* هرودوتس ماد ها را آریائی و بنیانگذار نخستین دولت آریائی خوانده است.

* سترابو نیز از اقوام آریائی، همزبان بودن آنها و سرزمین آنها سخن میراند.



جغرافیای اویستا (شانزده سرزمین)

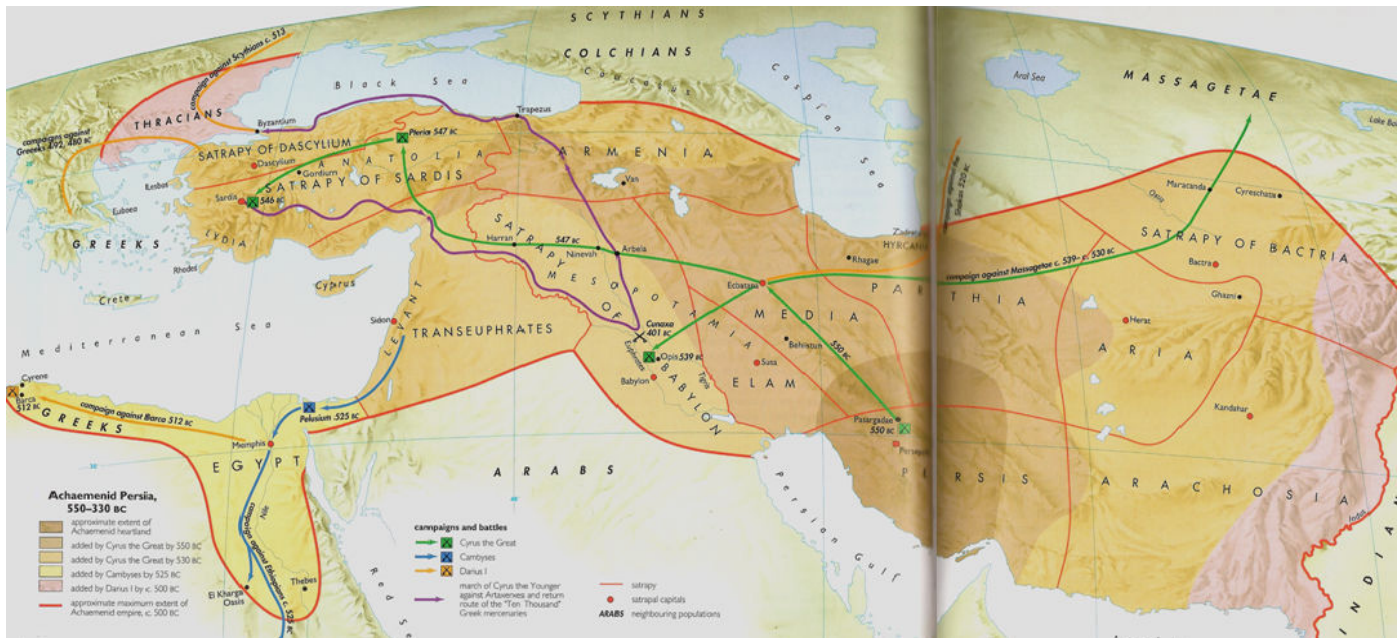


جغرافیای ریگویدا (آریاورته)

2. پارس (پرشیا)

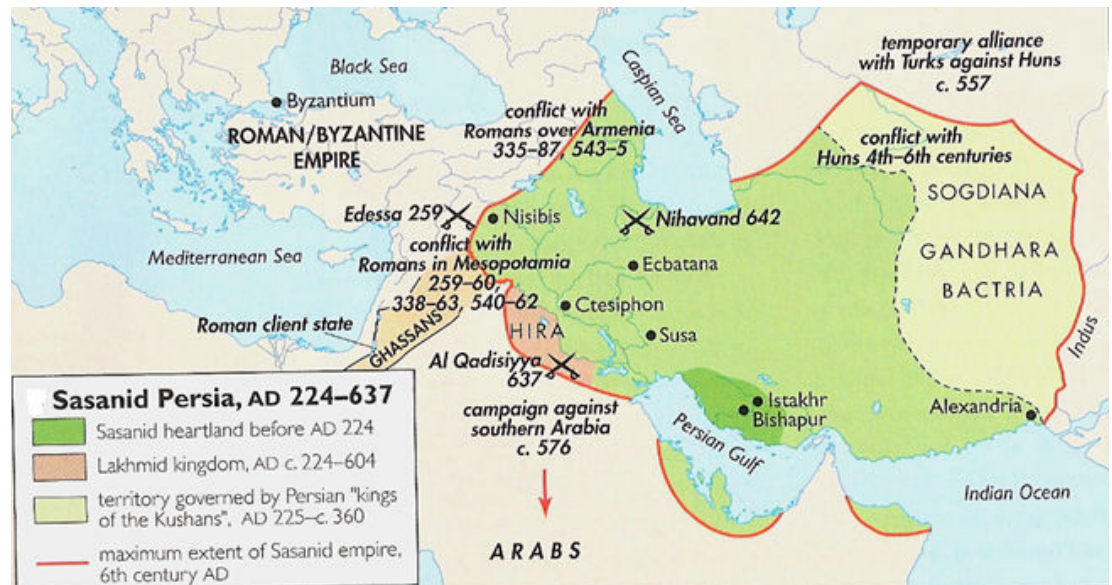
* طوری که شاهان ماد را بنام تبار یا محل شان میشناسیم، شاهان هخامنشی نیز در کتیبه های خود بنام تبار و محل شان (آریائی، پارسی، شاه در پارس و شاه شاهان مردمان دیگر) خوانده شده اند. شاهان ساسانی خود را شهنشاه ایران و انیران گفته اند، اما هر سه امپراطوری **هخامنشیان** (550 - 330 ق م)، **پارتیان** (247 ق م - 224 م) و **ساسانیان** (224 - 637 م) که حدود 1100 سال بر قلمروی بزرگی از آسیای میانه تا هند و از غرب چین تا شمال افریقا و یونان حکومت کردند، در **منابع خارجی** بنام **"امپراطوریهای پارس"** نامیده شده اند (صرفنظر از اینکه "پارس" نام ایالت کوچکی از این امپراطوریهای بزرگ در جنوب آن بوده است).

* در کتاب مقدس نیز کوروش، کمبوجیه یا اخشورش، بردیا یا ارتخشستا، داریوش، خشایار شاه یا اخشورش و اردشیر یا ارتخشستا **پادشاه فارس** خوانده شده است. در تورات آمده است: کوروش پادشاه فارس، یهودی ها را از اسارت بابل نجات داده و به آنان کمک کرد تا معبد ویران شده یورشلیم را دوباره اعمار کنند.



جغرافیای امپراطوریهای پارس (در منابع خارجی):

هخامنشیان: 550 - 330 ق م، پارتیان: 247 ق م - 224 م، ساسانیان: 224 - 652 م



3. آریانا

* جغرافیای آریانا بحیث یک منطقه یا سرزمین، فقط توسط سترابو (24 م) از قول اراتوستینز (194 ق م) گزارش شده است. مطابق او دو آریانا وجود دارد: ساحه بین رود سند، هندوکش و کرمان یا آریانای کوچک؛ و ساحه از رود سند تا بحر هند و پارس و ماد و سغد یا آریانای بزرگ.

* به اینترتیب آریانای کوچک دربرگیرنده نیمه کشورهای امروزی پاکستان، افغانستان و ایران؛ و آریانای بزرگ شامل بخش های از کشورهای کنونی قرغزستان، تاجکستان، ازبکستان، ترکمنستان، پاکستان، افغانستان و ایران میشود (نه کشور خاصی).



* آریانا نشان دهنده اقوام همزبان (با لهجه های متفاوت) نیز بوده است...

4. ایران

* واژه "ایران" بار اول در کتیبه ها و سکه های ارد شیراول موسس سلاله ساسانیان (اوایل سده سوم) بکار رفته که شامل قلمروی "ایران تاریخی" است.

* اما شاپور اول (پسر ارد شیراول) و شاهان بعدی ساسانی خود را شاه ایران و انیران (غیرایرانیان) خوانده اند.

* واژه "ایران شهر" نیز به قلمروی شاپور اول اطلاق شده که دربرگیرنده تمام قلمروی ایران و انیران است. وسعت ایران شهر در سده پنجم و ششم نیز این موضوع را تأیید میکند.



+++

لذا واژه ایران باید تغییر شکل بعدی یا اشتقاقی از همین واژه های اریا، ایپریا، ارییا، ایپریانا و اریانا باشد.

5. خراسان

* واژه "خراسان" بار اول در اواخر سده پنجم (حوالی 500) میلادی بحیث بزرگ ترین حوزه (کوست) به مناطق شمالشرق قلمروی "ایران شهر" ساسانیان (سمرقند، سغد، خوارزم، بلخ، مرو، هرات، توس، نیشاپور، گرگان و...) و "نیمروز" به مناطق جنوب شرقی آن (کابل، بست، فراه، زابلستان، زرنگ، کرمان و...) در اثر مشهور "شهرستانهای ایران شهر" اطلاق شده است.

* همچنان گفته میشود که شاهان یفتلی (420 - 567 م) نیز در همین سده، خود را "خراسان خوتای" خوانده اند و این لقب را در مسکوکات خود بکار برده اند.



شيوه پڙوهش

(بررسی منابع)



در این پژوهش یکتعداد منابعی مورد بررسی قرار گرفته که بطور مستقیم یا غیر مستقیم نشان دهنده نام و موقعیت جغرافیائی سرزمینهای نیاکان ماست.

1. منابع عربی



مغازی یا تاریخ جنگهای پیامبر اعظم (ص): 207 ق/ 822 م

ص 333: سلمان گفت: ای رسول خدا، روزگاری که در زمین فارس بودیم، هرگاه از سواران بیم داشتیم بر گرد خود خندق می‌کنند؛ آیا صلاح میدانید که اکنون هم خندق درست کنیم؟ این پیشنهاد و رای سلمان مسلمانان را خوش آمد...

ص 706: گویند، رسول خدا با یاران خود مشورت کرد و سلمان فارسی گفت: عقیده ام این است که منجنيق نصب کنید. ما در سرزمین فارس بر حصارها منجنيق می‌گذاشتیم و دشمن هم علیه ما همان کار را میکرد... و اگر منجنيق نباشد مدت محاصره طولانی خواهد شد. پیامبر به او دستور داد و او به دست خود منجنيقی ساخت و نصب کرد.

ص 770: سپس به بلال فرمود: آیا مژده‌یی به شما بدهم؟ گفتند، آری ای رسول خدا... فرمود: خداوند متعال دو گنج به من عنایت فرموده است: گنج فارس و گنج روم...

سیرت رسول الله (ص): 213 ق / 828 م

ص 48: پس چون خبر کسرا به باذان {امیرپارسی یمن} رسید که وی را به قتل آوردند، هم در آن روز که سید {پیامبر} خبر داده بود، باذان مسلمان شد و ایمان آورد به پیغامبر ما. و چون ایمان آورد، لشکر **پارس** که باوی بودند، همه ایمان آوردند... و چون نوشته وی {باذان} به سید رسید، سید خرم شد و سخت شاد شد و رسولان وی را تیمار داشت فرمود و خاص این تشریفات ایشان را فرمود و گفت "شما که اهل **پارس**ید از ما اید و حرمت شما پیش من همچون حرمت اهل بیت است".

ص 100: محمد ابن اسحاق... از لفظ سلمان فارسی حکایت کرد... و گفت من مردی **فارسی** بودم از اهل اصفهان... و پدرم ده قان آن دیه بود...

مسالک و ممالک ابن خرداد: 231-272 ق / 845-885 م

ص 21: فریدون زمین را میان سه فرزندش تقسیم کرد، لذا سلم را که همان شرم است بر مغرب حاکم گردانید، پادشاهان روم و سغد از فرزندان اویند؛ و طوش را که همان طوج است بر مشرق حاکم گردانید، پادشاهان ترکستان و چین از فرزندان اویند؛ و **ایران** را که همان ایرج است بر ایران شهر که عراق باشد حکومت داد، کسریها و پادشاهان عراق از فرزندان اویند.

ص 23: پس از مشرق آغاز کنیم که ربع مملکت است و از **خراسان** که تحت حاکمیت اسپهبد بادوسبان و چهار مرزبان قرار دارد که هر مرزبان در ربع خراسان مستقر است؛ یک ربع خراسان از آن مرزبان مروشاهجان و اعمال آن و یک ربع از آن مرزبان بلخ و طخارستان و ربع دیگر از آن مرزبان هرات و بوشنج و بادغیس و سجستان میباشد؛ ... و دیگر ربع از آن مرزبان ماورالنهر است.

البلدان بلاذری: 255-279 ق / 868-892 م

ص 63: چون شهر فتح گردید، یزد گرد پسر شهریار، شاهنشاه پارس آهنگ گریز کرد. پی {بر تختی} زنبیل وار برنشست و از کاخ سپید مدائن برون شد. از این روی نبطیان وی را "برزبیلا" خواندند ... در آن سال که شاه ایران {پارس؟} می گریخت، گرسنگی شدت یافته بود و بیماری طاعون به جان همه پارسیان افتاده بود – آنگاه مسلمانان از گذاری {در دجله} گذشتند و جانب شرقی مدائن را نیز فتح کردند.

تاریخ یعقوبی: 259-284 ق / 872-897 م

ص 218: مرکز پادشاهان فارس در آغاز سلطنت اردشیر بابکان، اصطخر از استان فارس بود. سپس پادشاهان پیوسته جابجا میشدند تا انوشیروان پسر قباد پادشاهی یافت و در مدائن عراق فرود آمد و آنجا پایتخت گردید.

شهرهای که دولت ایران {پارس؟} آنها را مالک بود و بر آنها پادشاهی داشت: استان خراسان: نیشاپور، هرات، مرو، مرو رود، فاریاب، طالقان، بلخ، بخارا، بادغیس، باورد (ابیورد)، گرجستان، طوس، سرخس و گرگان. و این استان را سپهبدی بود که او را سپهبد خراسان میگفتند

استان قهستان: طبرستان، ری، قزوین، زنجان، قم، اصبهان، همدان، نهاوند... و آذربایجان. و این استان را سپهبدی بودی بنام سپهبد آذربایجان کرمان و فارس که شهرهای آن استخر است و شیراز و ... اهواز که شهرهای آن جندی شاپور است و... اینها را سپهبدی بودی بنام سپهبد فارس.

استان عراق که چهل و هشت ناحیه در امتداد فرات و دجله داشت: ... سپهبد چهارمی نیز بنام سپهبد مغرب داشتند...

البلدان یعقوبی (کهن ترین متن جغرافیایی عربی): 278 ق / 891 م

ص 51: بلخ شهر بزرگتر خراسان است و پادشاه خراسان شاه طرخان، در آنجا منزل داشت ... شهر بلخ وسط خراسان است، چنانکه از آنجا تا فرغانه سی منزل بطرف مشرق است و از آنجا تا ری سی منزل بطرف مغرب. از آنجا تا سیستان سی منزل بطرف قبله و از آنجا تا کابل و قندهار سی منزل، و از آنجا تا کرمان سی منزل و از آنجا تا کشمیر سی منزل، و از آنجا تا خوارزم سی منزل و از آنجا تا ملتان سی منزل.

ص 69: خاندان طاهر، والیان خراسان پنجاه و پنج سال بر سر کار بودند. و پنج نفر از اینان، بر خراسان حکومت کردند.

ص 83: مدائن، پایتخت پادشاهان پارس است. و نخستین کس، که در آن منزل گزید، انوشیروان بود و آن چندین شهر است در دو طرف دجله... ایوان عظیم کسری که پارسیان مانند آنرا ندارند و 80 ذراع ارتفاع دارد، در این شهر واقع است...

البلدان ابن فقيه: 290 ق / 902 م

ص 171: بلاذری گوید: **خراسان** چهار جز است. جز نخستین ایرانشهر است، و آن نیشاپور است و قهستان و طبسین و هرات و بوشنج و بادغیس و طوس - که نام آن طابران است. جز دوم، **مروشاهجان** است و سرخس و نسا و باورد و مرور و طالقان و خوارزم و زم و آمل - و این دو بر ساحل نهر بلخ اند - و بخارا. جز سوم، که در طرف باختری نهر... فاریاب است و جوزجان و طخارستان علیا - و آن تالقان است - و ختل - و آن وخش است - و قوادیان، و خست و اندرابه، و بامیان، و بغلان، و والج - و این شهر مزاحم بن بسطام است - و روستای بنک، و بدخشان - و این ورودگاه مردم است به تبت - و اندرابه، راه ورود مردمان است به کابل - و ترمذ - و آن در خاور **بلخ** است - و چغانیان و زم و طخارستان سفلی و خلم و سمنجان.

جز چهارم **ماورالنهر** است و چاچ، و طراربند، و سغد - و آن کس (کش) است - و نسف (نخشب) و روبستان، و اسروشنه، و سنام - دهکده مقنع - و فرغانه، و شم، و سمرقند، و ابارکت و بناکت و ترک.

تاریخ طبری: 302 ق / 914 م

ص 646 ج 2: پیش از پادشاهی کسری {انوشیروان پسر قباد} اسپهبدی مملکت که سالاری سپاه بود از آن یکی بود و کسری کار این منصب را میان چهار اسپهبد پراکنده کرد که یکی اسپهبد مشرق بود که **خراسان** و توابع بود و اسپهبد مغرب و اسپهبد نیمروز که ولایت یمن بود و اسپهبد آذربایجان و توابع که ولایت خور بود که این را مایه نظم ملک دانست و سپاهیان را سلاح و مرکوب داد و آن ولایت ها که از قلمرو پارسیان بوده بود و از تصرف قبادشاه به سبب های گوناگون بچنگ شاهان دیگر افتاده بود چون سند و بست و رنج و زابلستان و طخارستان و دهستان و کابلستان پس گرفت...

ص 1996 ج 4: وقتی مردم جلولا شکست خوردند یزدگرد پسر شهریار پسر خسرو که در آنوقت پادشاه **پارسیان** بود به آهنگ ری حرکت کرد ... پس از آن آهنگ **خراسان** کرد و به مرو رسید ...

مروج الذهب مسعودی: 336 ق / 947 م

ص 75: هندوستان از ناحیه کوهستان به سرزمین خراسان پیوسته است...

ص 154: دیار هند از حدود منصوره و مولتان به خراسان و سند پیوسته است و کاروانها از سند به خراسان و هم به هند پیوسته رود و این دیار را به زابلستان پیوندد.

ص 156: دیار تبت از یکطرف مجاور سرزمین چین است و هم مجاور خراسان و صحراهای ترک است...

ص 240: اردشیر طبقات کسان را مرتب کرد و هفت طبقه نهاد... و چهار سپهبدی نهاد یکی به خراسان، دوم به مغرب، سوم به ولایت جنوب و چهارم به ولایت شمال و این چهار اسپهبد مدیران امور ملک بودند که هرکدام تدبیر یک قسمت مملکت را بعهده داشتند و فرمانروای یک چهارم آن بودند و هریک از اینان مرزبانی داشت که جانشین اسپهبد بود...

التنبیه مسعودی: 345 ق / 956 م

ص 30: و ما عقاید ایرانیان {پارسیان؟} و نبطیان را درباره تقسیم معموره زمین ... آورده ایم و گفته ایم که آنها نقاط شرقی مملکت خود و مناطق مجاور آنرا **خراسان** نامیده اند که خُر همان خورشید است و این نواحی را بطلوع خورشید منسوب داشته اند و جهت دیگر را که **مغرب** است خربران نامیده اند که بمعنی غروب خورشید است و جهت سوم را که **شمال** است باخترا و جهت چهارم را **جنوب** است نیمروز نامیده اند و این کلماتیست که ایرانیان و سریانیان که نبطیانند به آن اتفاق دارند.

ص 38-39: **ایرانیان** این ناحیه را بانتساب ایرج پسر فریدون ایرانشهر مینامیدند که وقتی فریدون زمین را میان سه پسر خود تقسیم کرد روم و اقوام مجاور آن را بسلم داد و ترک و اقوام مجاور آنرا به طوج داد و عراق و اقوام مجاور آنرا بایرج داد و این ناحیه بنام وی منسوب شد... بعضی از **ایرانیان** براین رفته اند که معنی ایرانشهر شهر نیکان است که ایر بفارسی قدیم نام خیر و برتری است و از همین رو رئیس آتشکده را ایربد گفتند یعنی سر نیکان و برتران و این کلمه را معرب کرده هیربد گفته اند.

ص 73: **پارسیان** قومی بودند که قلمروشان دیار جبل بود از ماهات ... و آذربایجان تا مجاور ارمینیه و اران و بیلقان تا دربند... و ری و طبرستان و مسقط و شابران و گرگان و... نیشاپور و هرات و مرو و دیگر ولایت های خراسان و سیستان و کرمان و فارس و اهواز با دیگر سرزمین عجمان که در وقت حاضر باین ولایت پیوسته است، همه این ولایت ها یک مملکت بود، پادشاهش یکی بود و زبانش یکی بود، فقط در بعضی کلمات تفاوت داشتند، زیرا وقتی حروفی که زبان را بدان می نویسند یکی باشد و ترکیب کلمات یکی باشد زبان یکی است و گرچه در چیزهای دیگر تفاوت داشته باشد چون پهلوی و دری و آذری و دیگر زبانهای پارسی.

ص 99: **ایرانیان** گویند که این ملوک بابلی نواب ملوک قدیم ایران بر عراق و ولایت های مغرب بوده اند زیرا پایتخت ملوک **ایران** بلخ بود، سپس از آنجا انتقال یافتند و در مداین عراق مقیم شدند و نخستین کسی که آنجا مقیم شد خمانی دختر بهمن پسر اسفندیار بود.

صورت الارض ابن حوقل: 367 ق / 977 م

ص 162: **خراسان** شامل ولایات بزرگ و اعمال پهناور است... حدود آن از مشرق نواحی سیستان و سرزمین هند... و از مغرب بیابان غز و نواحی گرگان، و از شمال سرزمین ماورالنهر و اندکی از سرزمین ترک...، و از جنوب بیابان فارس و کومش و تا نواحی جبال دیلم با گرگان و طبرستان و ری و منضعات آن است... ختل را به ماورالنهر پیوسته ام... خوارزم را نیز جزو ماورالنهر نهاده ام...

ص 166: شهرهای نیشابور و مرو و بلخ و هرات بزرگترین نواحی خراسان هستند.

ص 169: دارالاماره **خراسان** در روزگار گذشته تا زمان طاهریان در مرو و بلخ بود، ولی طاهریان آنرا به نیشاپور منتقل کردند.

احسن التقاسیم مقدسی: 375 ق / 985 م

ص 457: بلاذری گوید: خراسان چهار بخش، نخست نیشاپور و قهستان و هرات و طوس. بخش دوم دو مرو، سرخس، نسا، ابیورد، طالقان و خوارزم. بخش سوم جوزجان، بلخ، صغانیان. بخش چهارم ماورالنهر. ولی این مخالف روش من است

ص 492: خطبه آدینه در این سرزمین ها همگی بنام سامانیان است و همه خراج گذار ایشانند. مگر فرمانروای سگستان و خوارزم و غرج شار و جوزجان و بست و غزنین و ختل که تنها هدیه می فرستند، این امیران خراج را خود مصرف می کنند. جایگاه فرمانده لشکر در نیشابور است. سگستان در دست خاندان عمرولیت، غرج بدست شار، جوزجان بدست خاندان فریغون، غزنین و بست در دست ترکها است... نخستین سامانی که این سرزمین را بتصرف گرفت اسماعیل بن احمد بسال 287 بود، پس به بخارا رفت و معتضد کرمان، جرجان را بدانها افزود...

2. منابع پرسی



دیباجه شاهنامه ابومنصوری: 346 ق / 957 م

بند 46 - 68: پس امیر ابومنصور عبدالرزاق مردی بوذ با فر و خویشکام... و اندیشه ی بلند داشت و نژاد بزرگ داشت به گوهر و از تخم اسپهبدان **ایران** بوذ و کار کلبله و دمنه و نشان شاه **خراسان** بشنید، خوش آمدش... پس دستور خویش ابومنصور المعمری را بفرمود تا خداوندان کتب را از دهقانان و فرزندگان و جهاندیدگان، از شهرها بیاورد. و چاکر او... نامه کرد و کس فرستاد به شهرهای خراسان، و هشیاران از آنجا بیاورد، چون ماخ پیر خراسانی از هری، و یزدانداذ پسر شاپور از **سیستان**، و چون شاهوی خورشید پسر بهرام از **نشابور**، و چون شاذان پسر برزین از **طوس**، و هر چهارشان گرد کرد و بنشانند به فراز آوردن این نامه های شاهان و کارنامه هاشان و زندگانی هر یکی، ... از کی نخستین... تا یزدگرد شهریار کی آخر ملوک عجم بوذ... و این نامه را نام شاهنامه نهادند...

بند 123-126: و آفتاب برآمدن را باختر خواندند و فروشدن را خاور خواندند و شام و یمن را مازندران خواندند و عراق و کوهستان را سورستان خواندند. و **ایران** شهر از روز آموی است تا روز **مصر**.

تاریخ بلعمی (ترجمه تاریخ طبری: 302ق/914م): 352 ق/ 963 م

ص 101: و نخستین کسی که برپیل نشست او بود از ملکان، و پیل را حرب فرمود، و او را سه پسر بود مهمترین را طوج و میانگین را سلم و کهنترین را ایرچ، و آفریدون بزندگان خویش جهان را میان فرزندان قسمت کرد {و} بسه بهر کرد ناحیت ترک و خزران، و چینستان و زمین مشرق طوج را داد، و او را فغفور نام کرد، و زمین عراقین: جمله بصره و بغداد و واسط و پارس و {ناحیتش و آن کجا میان جهان بود و آبادان تر بود و زمین} {سند و هندو} و حجاز و یمن همه ایرچ را داد، و آفریدون از همه فرزندان او را دوسترداشتی، ولایت او را بدو باز خواندی **ایران شهر**، و زمین مغرب و روم {روس و سقلاب و آذربایگان و اران و کرج} تمامیت مر سلم را داد {و او را قیصر نام کرد}.

ص 365: و افراسیاب ترک آگاه شد که کار ایران چون ضعیف شدست، بیامد و ملک بگرفت ... پس از آن زو بن طهماسب بیرون آمد سپاه برو بیعت کردند و با افراسیاب حرب کردند یکبار و دوبار و سه بار تا او را از زمین **ایران** بیرون کردند، و باز ترکستان بردند.

ص 423: رستم از آنجا {یمن} باز گشت و به **ایران** آمد و کیکاوس را بر تخت بنشاند. کیکاوس رستم را آزاد نامه بنوشت و پادشاهی زابلستان و سیستان بدو داد.

ص 467: گشتاسب او را گرامی کرد، و لشکر برگرفت و از حصار بیرون آمد و بشهر بلخ بسر مملکت خویش باز گشت. و اسفندیار را سپاه داد بسیار، و خزینه. و او را ایدون گفت کای پسر از پس خزراسب همی رو و کار او را خوار مدار، تا او را نگیری و نکشی، که باید کین پدر من لهراسب ازو بخواهی و زمین ترکستان ویران کنی چنانکه او زمین **ایران** ویران کرد، و بکوش درفش کاویان بازستانی.

ص 505: بدان و آگاه باش که از پس ذوالقرنین لشکر او هرچه یونانیان بودند باز یونان شدند، و جهان بدو نیم شد... اما **ملک عجم از آب دجله بود زمین عراق و بابل و اصفهان و کوهستان و ری و جبال و طبرستان و گرگان و خراسان تا لب جیحون.** و از آن سوی حد ترک بود ... و از لب دجله از آن سوی زمین عراق که موصل بود و جزیره و کوفه و بادیه و زمین شام و حجاز و یمن و مصر و یونان تا حد مغرب این همه بدست ملکان یونان اندر بود...

ترجمه تفسیر طبری (عربی: 302ق/914م): 352 ق / 963 م

ص 229: پس، اندر آن دو سه روز، نامه ای آمد از جانب پارس که "اندر آتشکده ی بزرگ، آتش پاک بمرد". و مدت هزارسال بود تا آن آتش نمرده بود.

ص 303: پس سلمان پارسی گفت که "یا رسول الله، ما را به پارس، هرگاه که کاری صعب پیش آمدی، گرداگرد شهر، کنده کردیمی". پیغامبر گفت که "کنده چه باشد"؟ سلمان گفت که گرداگرد شهر، خندقی بباید کنند، دور- همچون چاهی. (و به آن ناحیت، هیچ کس آن قاعده ندیده بود و نمی دانستند، مگر سلمان پارسی). پیغامبر را آن تدبیر خوش آمد و بفرمود تا گرد بر گرد شهر، نشان بکردند: بیست گز پهنای آن بکردند و بیست گز به قعر فرو بردند.

حدود العالم (کهن ترین متن جغرافیایی پارسی): 372 ق / 982 م

ص 189: سخن اندر ناحیت هندوستان و شهرهای وی: قندهار، گردیز، سول، نینهار، لمغان، قشمیر و...

ص 291: سخن اندر ناحیت خراسان و شهرهای وی: ناحیت مشرق وی هند است. و جنوب وی بعضی از حدود خراسان است، و بعضی بیابان کرکس کوه. و مغرب وی نواحی گرگان است، و حدود غور. و شمال وی رود جیحون است و ... در ترکستان است ... و پادشای خراسان اندر قدیم جدا بودی و پادشاه ماورالنهر جدا، و اکنون هر دو یکی است. و میر خراسان به بخارا نشیند، و آل سامان است، و از فرزندان بهرام چوبین اند. و ایشان را ملک مشرق خوانند.

ص 317: سخن اند ناحیت حدود خراسان و شهرهای وی: ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است. و جنوب وی بیابان سند است و بیابان کرمان. و مغرب وی حدود هری است. و شمال وی حدود غرچستان و گوزگانان و تخارستان.

+++

نوت: عدم ذکر واژه "ایران" در این اثر گرانبها سوال برانگیز است!

شهنامه فردوسی: 400 ق / 1009 م

ص 20: (تقسیم جهان به سه بخش توسط فریدون)

نهفته چو بیرون کشید از نهان	به سه بخش کرد آفریدون جهان
یکی روم و خاور دگر ترک و چین	سیم دشت گردان و ایران زمین
نخستین به سلم اندرون بنگرید	همه روم و خاور مراو را سزید
دگرتور را داد توران زمین	ورا کرد سالار ترکان و چین
از ایشان چو نوبت به ایرج رسید	مراو را پدر شاه ایران گزید

ص 282: (شهرهای عمده ایران در نامه پیران به گودرزکشواد)

در غرچگان از بر بوم بُست
همیدون در بلخ تا اندراب
سر مرز ایران و جای کیان
نهادست نامش جهان کدخدای
همینست ازین پادشاهی نشان
که با شهر ختلان برآید به رم
بخارا و شهری که هستش بگرد
نجوید کس آن پادشاهی به نیز
سپارم بدو کشور نیمروز
سوی باختر برگشاییم راه
نداریم تاریک ازین پس روان
شما را بود آن همه زین شمار
الانان و غر در سپارم بدوی
به خسرو سپاریم بی جنگ و لاف

از ایران به کوه اندر آید نخست
دگر طالقان شهر تا فاریاب
دگر پنجهیر و در بامیان
دگر گوزگانان فرخنده جای
دگر مولیان تا در بدخشان
فروتر دگر دشت آموی و زم
چه شگنان وز ترمذ ویسه گرد
همیدون برو تا در سغد نیز
وزان سو که شد رستم گرد سوز
ز کوه و ز هامون بخوانم سپاه
بپردازم این تا در هندوان
ز کشمیر وز کابل و قندهار
وزان سو که لهراسب شد جنگجوی
ازین مرز پیوسته تا کوه قاف

ص 568: (تقسیم ایران به چهار بهر یا استان)

جهانی ازو مانده اندر شگفت	چو نوشین روان این سخن برگرفت
سخنهای گیتی سراسر براند	شهنشاه دانندگان را بخواند
وزو نامزد کرد آباد شهر	جهان را ببخشید بر چار بهر
دل نامداران بدو شاد کرد	نخستین خراسان ازو یاد کرد
نهاد بزرگان و جای مهان	دگر بهره زان بد قم و اصفهان
که بخشش نهادند آزادگان	وزین بهره بود آذربادگان
بپیمود بینادل و بوم گیل	وز ارمینیه تا در اردبیل
ز خاور ورا بود تا باختر	سیوم پارس و اهواز و مرز خزر
چنین پادشاهی و آباد بوم	چهارم عراق آمد و بوم روم

* (فردوسی کابل را مرز شرقی ایران میخواند)

ز کابل به ایران ز ایران به تور ز بهر تو پیمود این راه دور

* (فردوس نخستین بار نام ایران را در ستایش محمود غزنوی بکار میبرد)

به ایران و توران و را بنده اند به رای و به فرمان او زنده اند
به ایران همه خوبی ازداد اوست کجا هست مردم همه یاد اوست

* (فردوسی محمود را شهنشاه ایران و زابلستان میخواند)

شهنشاه ایران و زابلستان زقنوج تا مرز کابلستان

* (فردوسی محمود غزنوی را محمود زابلی نیز میگوید)

خجسته درگه محمود زابلی دریاست چگونه دریا کان را کناره پیدا نیست

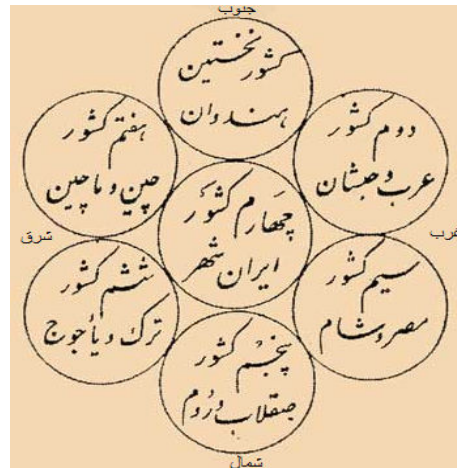
* (فردوسی مازندران، کرمان، زابل و اهواز را شامل ایران نمیداند)

بگوش که آمد به مازندران به غارت ز ایران سپاه گران
چودارا از ایران به کرمان رسید دوبرازبزرگان لشکرندید
چو از شهر زابل به ایران شوی به نزدیک شاه دلیران شوی
چو صد مرد بگزید اندر میان از ایران و اهواز و از رومیان

التفهيم بيرونى: 420 ق / 1029 م

ص 194: از افریدون که از جباران پارسیان بوده است حکایت کنند که زمین را بخشش بسه قسم کرده است بمیان سه فرزند. پاره مشرقی را که اندر او ترک و چین است پسرش را داد تور. و پاره مغربی که اندر او روم است پسرش را داد آنکه سلم نام بود. و پاره میانگین که ایرانشهر است، ایرج را داد و این قسمت بدرازا است.

ص 196: و پارسیان بحسب مملکت ها بهفت کشور قسمت کردند: کشور نخستین هندوان، دوم کشور عرب و شام، سیم کشور مصر و شام، چهارم کشور ایرانشهر، پنجم کشور صقلاب و روم، ششم کشور ترک و یاجوج و هفتم کشور چین و ماچین



زین الاخبار گردیزی: 444 ق / 1052 م

ص 5: چنین گوید فراز آرنده این کتاب زین الاخبار کی دانایان، جهان را به اقلیمها قسمت کرده اند کی مکه و مدینه و حجاز و یمن از اقلیم سیّم و نیمروز و خراسان و جبال و فارس و عراق از اقلیم چهارم بشمرند و این اقلیم چهارم را کی به میان جهان است به زبان فارسی ایرانشهر خوانند.

ملوک بزرگ به ایرانشهر جای داشتند و چون به میان جهان بودند بر همگان تسلط یافتند و آنچ از دیگر امتها میخواستند، آسانتر به دست میآوردند و از آغاز تا بدین غایت، ملوک بزرگ به ایرانشهر بوده اند.

ص 71: و جهان را بر پسران بخش کرد. ایرج را سرزمین فارس و عراق و عرب بداد و این ولایت را ایرانشهر نام کرد، یعنی شهر ایرج و روم و مصر و مغرب مر سلم را بداد و چین و ترک و تبت مر تور را بداد و بدین سبب آن را توران گویند. پس تور و سلم را از ایرج حسد آمد، کی ایران به ایرج بداد و ...

ص 73: چون کیقباد به پادشاهی بنشست، آب جویها بخش کرد و بناها افگند و عمارت کردن فرمود و ده یک از غله بستد و به بلخ نشستگاه ساخت و با افراسیاب حرب کرد و او را از [ایران](#) بتاخت.

چون کیکاوس به پادشاهی بنشست **هفت کشور** بگرفت. همه پادشاهان روی زمین، زیر فرمان او بودند و ... کیکاوس ولایت سیستان و نیمروز و کابل و زابلستان و ر خود مر رستم را بداد و هرچ از هندوستان بگیرد او را باشد و بر این جمله او را منشور بداد و عهد کرد.

ص 76: و رستم بن دستان پیش کیخسرو بایستاد و از [ایران](#) سپاه کشید و به ترکستان رفت و کین پدر خویش از افراسیاب خواست و از همه ترکان بپاهخت و کرسیوز را بکشت و افراسیاب را بکشت و افراسیاب را به آذربایجان اندر یافت و بکشت و همه کارزارها رستم کرد و کیخسرو مر رستم را بدان خدمت کی کرده بود، از خدمت معاف کرد و سیستان و کابل و هند و سند و زابلستان بدو بداد.

ص 85: و پیش از وی {اردشیر} اصبهذ جهان یکی بوذی، او چهار اصبهذ کرد: نخستین **خراسان** اصبهذ. دُ دیگر خُبران اصبهذ و سوی مغرب او را بداد و سدیگر نیمروزان اصبهذ و ناحیت جنوب او را بداد. چهارم آذربایجان اصبهذ و ناحیت شمال او را بداد و شهرها بنا افگند ... و **خراسان** را چهار بخش کرد، و هریکی را مرزبانی گماشت: یکی **شاهجان** و دیگر **بلخ و تُخارستان** و **سِیم هرات** و **پوشنگ و باذغیس** و **چهارم ماورالنهر**.

ص 156: اندر قدیم رسم دگرگون بوذ. از روزگار افریذون تا گاه اردشیر بابکان، مر همه جهان را یکی سپاهسالار بوذی و چون اردشیر بیامذ جهان را چهار سپاهسالار کرد: یکی **خراسان**، دُ دیگر **مغرب**، سدیگر **نیمروز**، چهارم **آذربایجان** و مر **خراسان** را چهار مرزبان کرد: یکی مرزبان مروشایگان و دوم مرزبان بلخ و تُخارستان و سِیم مرزبان ماورالنهر و چهارم مرزبان هرات و پوشنگ و باذغیس و چون مسلمانان پادشاهی عجم بگرفتند و خراسان مسلمانان را بگشت، آن همه رسمهای مغان برانداخته شد.

تاریخ سیستان: 444 - 775 ق / 1052 - 1373 م

ص 66: اما حکمای عالم جهان را بخشش کردند بر برآمدن و فرو شدن خرشید به نیمروز ... و این جمله را به چهار قسمت کرده اند **خراسان** و ایران (خاوران) و نیمروز و باختر؛ هرچه حد شمال است باختر گویند و هرچه حد جنوب است نیمروز گویند، و میانه اندر به دو قسمت شود هرچه حد مشرق است خراسان گویند و هرچه مغرب است ایرانشهر.

کورت‌های **خراسان**: طبسین، قهستان، هرات، طالقان، گوزکانان، خفشان، بادغیس، بوشنج، طخارستان، فاریاب، بلخ، خلم، مروالرود، چغانیان، آشجر، ختلان، بدخشان، طالقان، ابرشهر، بخارا، سمرقند، شاش، فرغانه، سروشنه، سغد، آمویه، خوارزم، کش، اسبیجاب، فاریاب، ترمذ، نسا، ابیورد، سرخس، مروشاهجهان، طوس، برسحان، بلسم، احرون، نسف.

ص 233: یعقوب لیث 17 سال و 9 ماه امیری کرد، خراسان و سیستان و کابل و سند و هند و فارس و کرمان همه عمال وی بودند...

تاریخ بیهقی: 470 ق / 1077 م

ص 4: و چون در ازل رفته بود که مدتی بر سر ملک غزنین و خراسان و هندوستان نشیند که جایگاه امیران پدر و جدش بود...

ص 17: تا کار ملک را نظام داده آید که نه خرد ولایتی است خراسان و هندوستان و سند و نیمروز و خوارزم و بهیچ حال آنرا مهمل فرو نتوان گذاشت که اصل است ... اصل غزنین است و آنگاه خراسان، و دیگر همه فرع است...

مسالك و ممالك اصطخری (عربی: 340 ق/951 م): قرن 6/5 ق

ص 5: هیچ ملکی آبادان تر و تمامتر و خوشتر از ممالک **ایران شهر** نیست و ... حد این مملکت در روزگار **پارسیان** معلوم بود. چون مسلمانی آشکار شد مسلمانان از هر مملکتی نصیبی بگرفتند، برین جمله که یاد کرده آید: از مملکت روم شام و مصر و اندلس و مغرب، از مملکت هندوستان آنچه بزمین منصوره پیوندد و مولتان تا کابلستان و حدود تخارستان، و از مملکت چین ماورالنهر و هرچه با آن رود.

ص 202: **خراسان** مشتمل است بر کوره، و این نام اقلیم است و آنچه محیط است به خراسان. و شرق خراسان نواحی سیستان و دیار هندوستان باشد، بحکم آنکه ما غور و دیار خلیج و حدود کابل همه از شمار هندوستان نهادیم. و غرب خراسان بیابان غزنی و نواحی گرگان نهاده ایم. و شمال خراسان ماورالنهر و بهری از بلاد ترکستان و ختل. و جنوب خراسان بیابان پارس و قومس. و پیش از این گفته آمدست کی قومس را با دیلمان اضافت کردیم. و هم چنین گرگان و طبرستان و ری و آنچه بدان پیوسته است... و بلاد ختل را با ماورالنهر نهاده ایم و خوارزم را هم از ماورالنهر یاد کردیم، جهت آنکه شهر خوارزم بر آن جانب جیحون نهاده است و سوی بخارا نزدیک ترست از آن کی سوی شهرهای خراسان. و خراسان را جانبی هست میان بیابان پارس و میان هراه و و غور و غزنین، و جانبی دیگر در حد غربی از حد قومس تا نواحی فراوه. این هر دو جانب را از خراسان جدا کردند تا تربیع خراسان درست آید.

ص 203: و شهرهای **خراسان** که بر اعمال {ناحیه ها} جمع کنند و آنرا نام برند و باز گویند چهار شهر است: نیشابور و مرو و هراه و بلخ...

فارسنامه ابن بلخی: 510 ق / 1116 م

ص 8: فرس جمع فارس و معنی فرس پارسایانست و بتازی چنین نویسند و پارسی را فارسی نویسند...

ص 12: همه پادشاهان ایران و توران از نسل منوچهر بودند

ص 37: و او را سه پسر آمدند یکی سلم و دوم تور و سوم ایرج، روم و مغرب بسلم داد و ترکستان و صین بتور داد و میانه جهان یعنی عراق و خراسان با هندوستان بایرج داد و از هر سه پسر ایرج را دوست تر داشتی، پس تور و سلم بهم متفق شدند و ایرج را بکشتند... بعد از مدتی دراز منوچهر از نژاد ایرج پدید آمد و کینه جد بخواست از سلم و تور و ملک بر وی قرار گرفت.

ص 119: در روزگار ملوک فرس پارس دارالملک و اصل ممالک ایشان بود و از حد جیحون تا آب فرات بلاد فرس خواندندی یعنی شهرهای پارسیان و از همه جهان خراج و حمل آنجا بردندی اما چون اسلام ظاهر گشت و پارس گرفتند آنرا از مضافات عراق گردانیدند...

مجله التواریخ: 520 ق / 1126 م

ص 416: تا روزگار افریدون زمین ایران را هنیره خواندندی، و هوشنگ و طهمورث و جمشید و پاشادادیان و پادشاهان هنیره گفتندی، چون افریدون اقلیم رابع را به ایرج داد زمین ایران نام نهادند {به} اضافت نام او {و} تا به عهد زوطهماسب همه را شاه خواندندی، و چون قباد آمد، زال او را کی لقب نهاد یعنی اصل، و همه را چنین خواندند، و چون روزگار اسکندر سپری شد، بعد از آن اشکانیان بودند کمابیش چهارصد سال، چون اردشیر پاپک سرتخمه ساسانیان برخاست، او را شاهنشاه گفتند و ایران را زمین پارسیان گفتند زیرا که اردشیر از پارس برخاست و...

ص 478: حد زمین ایران که میان جهان است از میان رود بلخ است از کنار جیحون تا آذربادگان و ارمنیه تا به قادسیه، و فرات و بحر یمن، و دریای پارس، و مکران تا به کابل و طخارستان و طبرستان.

تاریخ بخارا (عربی: 332 ق / 943 م):

522 - 574 ق / 1128 - 1178 م

ص 11: ابوالحسن نیشابوری در کتاب خزائن العلوم آورده است که شهر بخارا از جمله شهرهای **خراسان** است، هرچند آب جیحون در میان است.

ص 112: و چون امیر اسماعیل عمرولیث را نزد خلیفه فرستاد خلیفه منشور **خراسان** به وی فرستاد، و از عقبه حلوان تا ولایت خراسان و ماورالنهر و ترکستان و سند و هند و گرگان همه او را شد.

تاریخ هرات فامی: 546 ق / 1151 م

ص 109: انگاه بغزو هندوستان شد و از غنیمتها مال بسیار بدست آورد و هم در این سال باز گشت و بعد از آن محمود با خان صلح کرد و خراسان قسمت کردند، هرچه ماورالنهر بود بخان دادند و هرچه از این طرف بود بمحمود. انگاه محمود به نیشاپور آمد در جمادی الاولی سنه احدی تسعین و از انجا ببلخ و غزنین رفت و باز بغزای هندوستان شد و با جیبال جنگ کرد و او بادشاه هندوستان بود...

ترجمه تاریخ یمنی (عربی: 427 ق / 1035 م): 603 ق / 1206 م

ص 33: و چون ازین مهم بپرداخت امیر رضی ابوالقاسم نوح بن منصور سامانی پادشاه خراسان بدو استعانت کرد و از او مدد خواست تا لشکری را که از دیار ترک بمزاحمت او آمده بودند و او را از بخارا که دارالملک و مستقر سریر سلطنت او بود ... جواب باز دهد، و ملک او را در نصاب خویش مقرر گرداند

ص 199: مدت ملک و سلطنت آل سامان به خراسان و ماورالنهر و دیگر ولایات که در بعضی اوقات در حوزه ملک ایشان بود از سیستان و کرمان و جرجان و ری و طبرستان تا حدود سپاهان حدود صدو دو سال و شش ماه و ده روز بود.

فتحنامه سند یا چچنامه

(عربی 215 - 255 ق / 830 - 869 م): 613 ق / 1216 م

ص 9: ... چون خبر فتح خراسان و عراق و فارس و روم و شام، و ذکر آن هریک از مصنفان متقدم بشرح و بسط در سلک نظم و نثر کشیده – و فتح هندوستان که بر دست محمد قاسم و امرای عرب و شام بود، در این دیار اسلام ظاهر گشت، و از دیار محیط تا حد کشمر و کنوج مساجد و منابر بنا شد... خواستم تا ذکر این نواحی و کیفیت و کمیت خلق و کشتن آن معلوم گردد و تاریخی ساخته آید.

طبقات ناصری: 658 ق / 1260 م

ص 93: چون حسن (رض) با او صلح کرد، و امارت بدو سپرد، کوفه به مغیره بن شعبه داد، و بصره و عراق و **خراسان** به عبیدالله زیاد داد، و او ببلاد ماورالنهر و طخارستان غزو کرد، و در ایام معاویه بلاد روم و روس بکشادند و لشکر اسلام هفت سال آنجا بود و از بلاد **ایران** بلخ و کش و نخشب و سمرقند فتح شد.

ص 140: افراسیاب ... که جمله نسبت ترکان بدو کنند، ... با منوچهر عهد کرد و باز گشت، بار دیگر عهد بشکست و از جیحون بگذشت و عراق و خراسان بگرفت و جمله خراب کرد، و آنروز که مملکت **ایران** بگرفت، با لشکر خود گفت: که تمام خلق ایران را می باید کشت، تا خلق دیگر بر عادت ما، درین زمین در رسند...

ص 204: گشته بامارت **خراسان** مذکور نه تن بودند از آل سامان مشهور اسمعیلی و احمدی و نصری دو نوح و دو عبدالملک و دو منصور

ص 297: خاندان سلاطین و ملوک خوارزم که بعد از دولت سنجری اعلام سلطنت ایشان بالا گرفت، و پس از انقراض ملک سلاطین غور و غزنین، ملک **ایران** جمله در تصرف ایشان آمد...

جهانگشای جوینی: 658 ق / 1260 م

ص 222: و خراسان را معین چهار شهر بود: بلخ و مرو و هرات و نیشاپور.

ص 681: و حکم ممالک خراسان و مازندران و هندوستان و عراق و فارس و کرمان و لور و اران و اذربيجان و گرجستان و موصل و حلب در کف او نهاد...

فضایل بلخ (عربی: 610 ق/ 1213 م): 676 ق/ 1277 م

ص 24: هیچ کس از ابومطیع بلخی فقیه تر نیست. یعنی چون از دجله گذشتی، در عراق و خراسان و ماورالنهر الی اقصی الاقالیم ازو عالم و متقن و متبحر تر یافت نشود.

جامع التواریخ همدانی: 718 ق / 1318 م

ص 50: در قدیم الایام زمین ایران را هنیذه خواندندی، به زمان افریدون ایران خواندند، و جمله حدود ایران تا دیار بکر و شام و سمنی بودند بر دین اهالی هند تا زمان ظهور زردشت النبی از حدود آذربایجان و شهر مراغه. بعد از آنکه چهل {سال} بر سرکوه سبلان منزوی و ساکن بود نزول کرد و دعوت آشکار کرد {و} بر دین مجوسیت به شهر بلخ، به درگاه گشتاسب و اسفندیار بن گشتاسب دین او نصرت کرد، و در انتشار معاونت و مظاهرهت و مساعدت نمود از مشرق تا به مغرب، اما به صلح و اما {به} تعزیر و زجر؛ و آتشکده ها بنا نهاد از حدود چین تا منتهای روم؛ و تا زمان ظهور اسلام دین او قایم بماند قریب دوهزار سال، و به ظهور دولت اسلام، دولت فرس منقضی شد.

تاریخنامه هرات سیفی هروی: 721 ق / 1321 م

ص 536: و تا دو سال در خراسان و عراق و ماورالنهر این خبر شایع بود که
ملک فخرالدین کرت زنده است و روی از دنیا گردانیده است و در قلعه محروسه
خیسار ساکن شده.

نزہت القلوب قزوینی: 740 ق / 1339 م

ص 55: **فارسیان** گویند حکیم هرمس که او را "المثلث بالحکمه" خوانده اند و "بالنعمه" نیز گویند. زیرا که هم حکیم و هم پیغمبر و هم پادشاه بود، و او ادریس پیغمبر (عم) بود. زمین را به هفت بخش کرده است بر سبیل هفت دایره، یکی در میان و شش در حوالی: اول از طرف جنوب کشور هندوان است؛ دویم کشور تازیان و یمن و حبش، سیم کشور شام و مصر و مغرب، چهارم که وسط است کشور **ایران** زمین؛ پنجم کشور روم و فرنگ و صقلاب؛ ششم کشور ترک و خزر؛ هفتم کشور چین و ماچین و ختای و ختن و تبت.

بعد از آنکه فریدون مملکت خود را بر سه پسر خود بخش می کرد برپهنا به سه قسم کرد: قسم شرقی تور را داد و قسم غربی سلم را داد و قسم میانه که بهترین بود و مقام او بود، پسر کهتر، ایرج را داد و بدو باز خواندند و **ایران** گفتند ... و بعضی ها گفته اند که ایران به کیومرث منسوبست و او را ایران نام بوده، و جمعی گویند به هوشنگ منسوبست و او نیز ایران نام داشته اما اصح آنکه به ایرج بن فریدون منسوبست ... **طولش از قونیة روم است ... تا جیحون بلخ و ... عرضش از عبادان بصره است ... تا باب الابواب تمورقپو...**

ایران زمین را حد شرقی ولایات سند و کابل و صغانیان و ماورالنهر و خوارزم تا حدود سقسین و بلغارست؛ و حد غربی ولایات اوجات روم و نیکسار و سیس شام؛ و حد شمال ولایات آس و روس و مگیر و چرکس و بُرطاس و دشت خزر که آن را نیز دشت قیچاق خوانند و الان و فرنگ است. و فارق میان این ولایات و ایران زمین فلجۀ اسکندر و بحر خزرست که آن را بحر جیلان و مازندران نیز گویند و حد جنوبی از بیابان نجدست که به راه مکه است و آن بیابان را طرف یمین با ولایت شام و طرف یسار با دریای فارس که متصل دریای هند است پیوسته است و تا ولایت هند می رسد...

ص 211: در ذکر ارباع مملکت خراسان: درو چند شهر است. حدودش با ولایات قُهستان و قومس و مازندران و مفازۀ خوارزم پیوسته است. حقوق دیوانیش در زمان سابق داخل ایران بودی ...، اما در زمان دولت مغول چون اکثر وزرا و کتاب دیوان اعلی خراسانی بوده اند خراسان و قُهستان و قومس و مازندران و طبرستان را مملکتی علی حده گرفته اند و حسابش جداگانه...

تاریخ فیروزشاهی: 801 ق / 1398 م

ص 36: المقصود چون این هرسه برادر تغلق و رجب و ابوبکر از ملک خراسان در دهلی آمدند در این ایام عهد دولت سلطان علاوالدین بود - حضرت علاوالدین بحکمت کبریائی در باب ایشان انواع ابواب عاطفت کشود.

زبدت التواریخ حافظ آبرو: 830 ق / 1427 م

ص 46 ج 1: در این سال که ولادت با سعادت حضرت صاحب قرانی اتفاق افتاده... در بلاد ایران زمین چهار ماه از وفات سلطان ابوسعید گذشته و مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب فرات بود، که ایرانشهر عبارت از این بلاد است و ممالک روم نیز داخل ممالک ابوسعیدی بود.

جغرافیای حافظ آبرو: 833 ق / 1429 م

ص 60 ج 2: اول خرابی که در بغداد واقع شد آن بود که چون هلاکو خان بن تولی خان بن چنگیز خان به فرمان برادرش منکوقآن با لشکرهای جرار به تسخیر ممالک ایران آمد، بعد از قلع و قمع ملاحظه، متوجه بغداد گشت.

ص 73 ج 2: بعد از مدتهای مدید که نوبت حکومت به انوشیروان رسید، او در عمارت مداین بیفزود و آنرا تختگاه خود ساخت و در آنجا مقیم شد. فرزندان او بطننا بعد بطن تا ایام عمر بن خطاب (رض) در آنجا بودند؛ و دارالملک ایران زمین بود.

ص 101 ج 2: در روزگار پیشین از جیحون تا فرات بلاد فارس خواندندی یعنی شهرهای فارسیان. و حالا آن مقدار معموره ارض که آنرا فارس می خوانند، این است که شکل و حد آن بیان کرده می آید. و در روزگار ملوک عجم دارالملک و اصل مملکت بوده است. از همه جهان باج و خراج به فارس بردندی. اما چون اسلام ظاهر گشت و فارس بگرفتند، آنرا از مضافات بصره شمارند به جهت آنکه در ابتدای اسلام، فارس را لشکر بصره گشاد.

برعالمیان واضح باشد که **خراسان** اسم مملکت است و این مملکت عرصه وسیع دارد، حد شرقی آن منبع آمویه و جبال بدخشان و کوههای تخارستان و بامیان و اعمال بلاد غربی و کابل و ماورای جبال الغور – که منبع هیرمند است – حد غربی آن به بیابانی که فاصله است میان خوارزم و خراسان و حدود نیستان و جرجان تا بحر خزر و بعضی از حدود قومس و بیابانی که میان خراسان و حدود قومس و ری افتاده، وحد شمالی خراسان منتهی میشود به جیحون که آموی بر کنار آن است ... و از آنطرف آب را بلاد ماورالنهر خوانند، و جنوبی خراسان حدود سند است کابل و غزنین و اعمال سجستان و بیابانی که فاصله است میان کرمان و خراسان و بیابان فارس، و زمین خراسان درطول از بسطام است تا غزنی که تخمیناً دویست فرسخ باشد و در عرض از سجستان تا آب آمویه که تقریباً دویست فرسنگ باشد ...

تاریخ مبارکشاهی: 838 ق / 1434 م

ص 101: در سنه 729 ترمه شیرین مغل برادر خواجه بادشاه خراسان با لشکر های انبوه در ولایت دهلی درآمد...

ص 162: در ماه ربیع الاول 800 پیر محمد نبیسه امیر تیمور بادشاه خراسان با لشکرهای انبوه آب سنده عبیره کرد - حصار اُچه را گرد گرفت...

مطلع سعدین: 875 ق / 1470 م

ص 649: بنا بران عزیمت فرمود که از ماورالنهر و توران به جانب **ایران** و ممالک که سابقاً در فرمان آمده بود گذر نماید و جمعی بی باکان را که فتنه انگیزانه خونها به ناحق ریخته اند گوشمالی به سزا فرماید.

ص 731: حضرت صاحب قرانی سلطنت **خراسان** تا به قومس و مازندران و سیستان تا حدود هندوستان را به فرزند ارجمند پادشای عالی همت ... والدین شاهرخ بهادر عنایت فرمود (سنه 799 ق).

ص 816: حضرت صاحب قران، بعد از یورش هندوستان، زیاده از چهارماه در سمرقند، توقف فرمود و باز عزیمت جانب **ایران** پیش نهاد ... و ایلچی به **خراسان** فرستاده امیرزاده شاهرخ را فرمود که با لشکر خراسان متوجه آذربایجان شود و حضرت صاحب قران با لشکرهای گران در افتتاح شهر سنه 902 از جیحون عبور نمود.

روضات الجنات: 899 ق / 1494 م

ص 92: و دیگر از فضای خراسان آنست که در همه روی زمین عرصه از آن وسیعتر نیست و عمارتی از آن بیشتر نی، و هیچ مملکت و ناحیتی بطول و عرض خراسان نیست.

روضت الصفا: 903 ق / 1497 م

ص 583: و هوشنگ را ایران نیز خوانند و فرقه ای ایران را منسوب بدو دارند و زمره ای به ایرج بن فریدون.

ص 620: لاجرم ربع مسکون را به سه قسم منقسم گردانیده: نواحی روم و دیار مغرب و مملکت فرنگ را با اعمال و مضافات آن بر سلم مسلم داشت؛ و بلاد چین و ماچین و ملک تمام ترکستان زمین را به تور داد؛ و **ایران را که عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون** که وسط معموره عالم و خوشترین و بهترین مواضع عرصه گیتی و واسطه عقد دنیاست نامزد ایرج کرد.

ص 920: ابوحنیفه دینوری آورده است که کسری مملکت خود را به چهار قسمت منقسم ساخت و به هر قسمی شخصی از معتمدان خود را که در غایت کرامت و شرافت بودند والی گردانید: یک قسم **خراسان** و سجستان و کرمان بود، قسم ثانی اصفهان و قم و گیلان و آذربایجان و ارمینیه بود؛ قسم ثالث فارس و اهواز، رابع عراق تا سرحد روم. بعد از انتظام امور مملکت لشکر به طخارستان کشید و کابلستان و چغانیان و بلاد هیاطله را مفتوح ساخت.

حبیب السیر: 930 ق / 1524 م

ص 183 ج 1: فریدون باستصواب ارکان دولت و اعیان حضرت ممالک خود را منقسم بسه قسم گردانید بلاد روم و دیار مغرب و فرنگ را با توابع و لواحق بسلم مسلم داشت و تمامی ولایت ترکستان را بتور ارزانی فرمود و **عراق و فارس و آذربایجان و خراسان و قهستان را بایرج تفویض نمود و بروایتی ولایات مذکوره را بعد از آنکه بایرج نسبت کرد ایران گفتند.**

ص 185 ج 1: چون مدت پنجاه سال یا شصت سال از سلطنت منوچهر درگذشت افراسیاب بن پشنگ از جانب ترکستان با لشکر فراوان از آب آمویه عبور نموده **ببلاد ایران درآمد...**

ص 342 ج 2: اول کسیکه در زمان خلفای بنی عباس طرح اساس استقلال انداخته نام خلیفه را از خطبه ساقط ساخت ابوالطیب طاهر بن حسین بن مصعب خزاعیست که ذوالیمینین لقب داشت و از طاهریان پنج کس در **خراسان** لوای عدل و احسان برافراشت قریب پنجاه ه چهار سال حکومت خراسان در آن خاندان بود.

بابرنامه: 937 ق / 1530 م

هندوستانی غیر هندوستان را **خراسانی** میگویند، چنانچه عرب غیر عرب را عجم میگویند. در میان خراسان و هندوستان براه خشکی دو بندر است، یکی کابل و یکی قندهار. از فرغانه و ترکستان و سمرقند و بخارا و بلخ و حصار بدخشان کاروان بکابل میآید و از خراسان بقندهار میآید. در میان خراسان و هندوستان واسطه این ولایت است...

تذکره همایون و اکبر: 999 ق / 1591 م

ص 2: از تاریخ سنه 949 که حضرت همایون بادشاه بسبب بی مهری برادران و بیوفائی لشکریان از بکر برآمده متوجه خراسان و عراق و ملاقات شاه طهماسب ولد شاه اسمعیل شده ... و سیر تبریز را که پایتخت آذربایجان است ... و از آنجا مراجعت نموده و قندهار را در اوایل سنه 949 از میرزا عسکری - و کابل را در سنه 952 از میرزا کامران گرفته باز بتخت جلوس نمودند.

تاریخ سند یا تاریخ معصومی: 1009 ق / 1600 م

ص 6: و چون ... ولید بر مسند خلافت نشست و حجاج بن یوسف را بحکومت کوفه فرستاد، و او ضبط و ربط عراقین نموده، بسرانجام مملکت کرمان و خراسان و سیستان پرداخت، و خبری از حالات ولایت مکران و سند معلوم نموده بخلیفه عرضه داشت...

تاریخ فرشته: 1018 ق / 1609 م

ص 59: الپتگین در ایام دولت سامانیه از مرتبه رقیبیت به درجه امارت ترقی کرده، در زمان دولت عبدالملک بن نوح سامانی به ایالت ولایت **خراسان** سرافراز گشت ... و چون منصور {بن عبدالملک}، الپتگین را به بخارا طلب داشت از وی متوهم گشته به قدم اطاعت پیش نیامد. بلکه در سنه 351 ق / 962 م علم طغیان برافراشته با سه هزار سوار غلام خاصه خویش از خراسان به صوب غزنین نهضت فرموده و آن ولایت را به ضرب شمشیر مسخر کرده رایت استقلال برافراشت...

ص 96: وسلطان {محمود} در آن زمان مکتوبی به خلیفه عباسی، القادر بالله، نوشت که "چون اکثر بلاد خراسان به ما تعلق دارد التماس آنستکه آنچه از بعضی بلاد خراسان که در تصرف عمال ایشان است به عمال ما واگذارند". خلیفه چون چاره نداشت اجابت نموده آنچه از ولایت **خراسان** در تصرف او بود همه را بتصرف یمین الدوله گذاشت.

برهان قاطع: 1062 ق / 1651 م

ص 105: ایران - بر وزن پیران نام هوشنگ بن سیامک باشد و ولایت عراق و فارس و خراسان و آذربایجان و اهواز و طبرستان و بیشتر از حدود شام را گویند.

ص 328: خراسان - به ضم اول به معنی مشرق است که در مقابل مغرب باشد و نام ولایتی هم هست مشهور و چون آن ولایت در مشرق فارس و عراق واقع است بنابراین بدین نام خوانده اند و نام نغمه ای هم هست از موسیقی.

خلد برین: 1087 ق / 1676 م

ص 122: چون معظم بلاد ایران که متعلق به خوارزم بود به تیغ قهر لشکر چنگیزخان ویران گردید و دود از دودمان مخالفان وی به کره اثیر رسید آتش غضب او که شعله ور شده بود فی الجمله فرو نشست...

تذکره مقیم خانی: 1116 ق / 1704 م

ص 66: در تاریخ 569 بود که چنگیز خان بر بلاد شرق بر تخت جهانگیری نشست و ... خانان مغول و ترکستان را بالکل بر انداخت ... مملکت ختا و ماورالنهر و خراسان و عراقین و رومات و اکثر بلاد شرق و غرب را در تصرف آورد...

جهانگشای نادری: 1171 ق / 1758 م

ص 2: و تخت سروری ایران پایمال دشمن و آتش جور و بیداد مخالف از هر طرف بخرمن هستی خشک و تر شعله افکن گردید، و رسم ملوک طوایف شیوع و فتنه و آشوب از عالی و سافل وقوع یافت، چنانکه از قندهار الی اصفهان طایفه غلجائی، و درهرات ابدالی، و در شیروانات لکزیه، و در فارس صفی میرزا نام مجهول النسب، و در کرمان سید احمد نواده میرزا داود، و در بلوچستان و بنادر سلطان محمد نام مشهور به خرسوار، و در جوانکی عباس نام، و در گیلان اسماعیل نام و در خراسان ملک محمود سیستانی صاحب داعیه و استبداد گشته، گروه رومیه نیز آذربایجان را از یک سمت آرپه چای تا سلطانیه و ابهر و از طرف عراق از کرمانشاهان الی کزار بتصرف درآوردند، و روسیه هم نیز از باب الابواب دربند تا مازندران جمیع دارالمرز را متصرف گشته و همچنین ترکمانیه صاین خانی استرآباد، که اکثر اوقات بفته انگیزی و شورش معتاد بودند، و الوار بختیاری و فیلی، و اکراد اردلان، و اعراب حویزه و بنادر، حتی گوشه نشینان میان ولایت، سر از اطاعت باز زده اظهار سرکشی و خود فروشی کردند.

ص 371: جواب بحضرت پادشاه سابق الذکر مرقوم شد که قبل بر این که پادشاهی ایران بسلاطین ترکمان اختصاص داشت، بعضی از ممالک روم و هندوستان و ترکستان داخل حوزه مملکت آن طبقه بود. بعد از آنکه باقتضای تقدیر الهی سلطنت ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافت در عهد آن سلسله بلخ با توابع بتصرف اوزبکیه، و کابل و توابع بتصرف سلاطین هند، و عراق عرب و دیاربکر و بعضی از ممالک آذربایجان بتصرف دولت عثمانیه درآمد.

تاریخ احمد شاهی: 1187 ق / 1773 م

ص 54: و پس از نگارش داستان جلوس جاوید نشان و گزارش برخی از وقایع رکاب ظفرتوامان، مجملی از نفاق امرای ایران و برهم خوردگی مملکت خراسان و ترقی و تنزل علی شاه و شاهرخ شاه و میرعلم خان را نیز به جهت ربط مدعا و ظهور بلند اقبالی خدیو کشورگشا، درین صفحه سعادت انتما می نگارم و صادرات ممالک موضوعه ایران و ترکستان و هندوستان و غیره و قلمرو آن حضرت را با محاربات و فتوحات خاقانی ... خود شرف اندوز رکاب ظفر انتساب بوده ام و همگی را به رای العین مشاهده کرده ام، به قید تحریر و تسطیر می آورم...

ص 676: در ابتدای این سال {1186 ق / 1772م} کدورت اشتمال که ایام انقضای حیات همایون و هنگام ارتحال شاهنشاه سعادت مقرون بود، رای صواب نما اقتضای آن فرمود که موازی بیست هزار نفر از غازیان رکاب ظفرپرور را به سعادت‌مند بلند اختر شاهزاده اسکندر داده، مامور به توقف الکای پیشاور فرمایند و پادشاه تائید سپاه، تیمورشاه را که صدمه سطوت و صولتش جگرگسل گردن کشان ترکستان و قوت اقبال دشمن مآلش زهره گداز نام آوران **ممالک ایران** است، به دارالسلطنه هرات رخصت معاودت عنایت نمایند و خود که به سبب ضعف و وهن قوای جسمانی طاقت و توانائی کشورگشائی و جهان آرائی نداشتند، در احمدشاهی نشسته، به معالجه و مداوای آن عوارض متضاده پردازند.

بستان السیاحه شیروانی: 1247 ق / 1831 م

ص 124: مخفی و پوشیده نماند که قدیم الزمان **ایران** را **پارس** گفتندی، چه که پارس ابن پهلوی ابن سام ابن نوح آن ملک را آباد نموده و باسم خویش موسوم کرد و عربان پا را بفا مبدل نموده پارس گفتند. جمعی از مورخان گویند پارس ابن طهمورث ابن کیومرث آنملک را عمارت کرد و عموم اهل سیردرخصوص اینخبر متفقند که چون فریدون مملکت خود را بسه قسمت تقسیم نمود ملک ماورالنهر را که بتوران شهرت دارد و جانب شرقی **ایران** واقع شده بتور عنایت فرمود و مرزبوم روم که سمت غربی **ایران** اتفاق افتاده بسلم مسلم داشت و کشور **ایران** را بکف کفایت ایرج گذاشت بدانجهت **بایران** موسوم گشت. قدیم الایام وسعت آنمقام از **لب فرات تا کنار جیحون طولا** و ازباب الابواب دربند الی ساحل عمان عرضا بوده و بمرور دهور و کرور شهر هر ولایتی باسم صاحب ایالتی مسمی گردید.

ص 234: **خراسان** رکن اعظم کشور ایران است و مملکتی است مشهور جهان مشتملست بر بلاد بسیار و نواحی بیشمار همگی از اقلیم چهارم و محدود است از مشرق بملک زابل و توران و از مغرب بولایت عراق و طبرستان و از جنوب بکرمان و قاین و سیستان و از شمال بخوارزم و جرجان. اکنون تمامت بلاد قاین و مفاز و جرجان و سیستان و بعضی بلاد طبرستان از مملکت خراسان محسوب میشود. ولایت خراسان بر چهار بلوک محتویست: اول طخارستان، دویم مرو شایجهان، سیم نشابور، چهارم هرات...

پوشیده نماند که لفظ خور در لغت فرس خورشید را گویند و سان محل و مکانرا نامند. چون آنکشور سمت مشرق ایران افتاده لهذا آنملک را خراسان نام نهاده اند یعنی محل برآمدن آفتاب...

تاریخ احمد: 1266 ق / 1850 م

ص 5 - 7: در بیان جلوس فرمودن احمد شاه ابدالی بر سریر جهانبانی خراسان ...
چون احمد شاه از انتظام ملک قندهار و کابل و پشاور و بعضی از ملک خراسان
فراغت حاصل کرد قصد تسخیر هندوستان پیش نهاد...

ص 54: بوقت یورش کردن محمد شاه پادشاه نبیره فتح علیخان قاجار پادشاه ایران
بر هرات که دروازه شهر خراسان است بقصد تسخیر آن شهر شجاع الملک را
بموجب درخواست او افواج کثیره همراه کرده در کابل و قندهار فرستاد و بعد
رسیدن در آنجا سرداران انگریزیها او را بر تخت سلطنت خراسان بدین سبب که
ملکش موروثیست نشانید و از طرف او در تمام آن ملک عمل نمودند...

ظفرنامه خسروی: 1279 ق / 1862 م

ص 176: گفتار در بیان یورش امیر صاحبقران ظفر قرین معدلت آیین کرت سوم از پایتخت توران زمین به جانب ممالک فرغانه زمین و فتح نمودن ملک خوقند و خجند و اندجان و مرغینان و کاسان و شهر خان مع توابع و لواحق آن تا به سرحد ولایتهای کاشغر و یارکند و به آسانی به دست آمدن دارالملک بلاد تاشکند و ترکستان و سراپای دشت قیچاق تا به سرحد شرق قرغیز مع ایلاتیه قرغیز و قزاق و قلماق تا حدود مملکت روس.

ص 221: شاه طهران در آن اوان جعفر نام سرهنگ خود را سرآمد نموده، به همراهی بیست هزار لشکر به جانب ولایت سرخس فرستاد. لشکر فرموده آن آمده سرخس را محاصره نموده به تنگ آورده بود که کلانان تکه عهد و پیمان نموده برآمده، جعفر خان را دیده بیلاکات و افره کشیدند. با وجود آن عهد و پیمان سردار لشکر چندی از کلان شونندگان نام آور جماعت تکه را آق اویلی نموده کوچانیده گرفته به جانب **ایران زمین** مراجعت فرمود.

تاریخ سلطانی: 1281 ق / 1864 م

ص 10 - 13: افغانستان مملکتی است وسیع و کشوریست منبع دربین هندوستان و ایران و ترکستان افتاده و دولت روس و انگلیس و ایران بدان روی تسخیرنهاده ... چون سرحد شمال این ولایت جبل هندوکش است ... و این کوه سربلند بسان سد سکندری فاصل ترکستان و افغانستان گردیده...

3. منابع انگلیسی



گزارش سلطنت کابل الفنستون: 1230 ق / 1815 م

ص 84: سلطنت کابل این سرزمین ها را در برمیگیرد: افغانستان و سیستان، با بخشی از **خراسان** و مکران، بلخ با ترکستان و کیلان، کتور، قندهار، سند، کشمیر، با بخشی از لاهور و بخش بزرگتر ملتان.

ص 92: افغانان نام عمومی برای کشورشان ندارند؛ ... بنا براین من این نام {افغانستان} را برای کشوری بکار خواهم برد که حدود آنرا شرح دادم (در شمال به هندوکش...؛ در شرق به سند... در جنوب به سلسله کوه سلیمان...). بیشتر بخش های سرزمین افغان تا غرب مقر در استان مهم و بزرگ خراسان داخل است و بخش باقیمانده خراسان (از اکسوس تا کسپین...) مربوط **پارس** است. گویند کرمان هم روزگاری در خراسان داخل بوده است؛ چنانکه سیوستان هنوز هم مکرر داخل خراسان شمرده میشود.

ص 151: آنان {افغانان} نام عمومی برای کشور خویش ندارند؛ ... نامی که توسط ساکنان سرزمین به تمام کشور اطلاق میشود **خراسان** است...

آریانای ویلسن: 1257 ق / 1841 م

ص 119 - 122: نام آریانا شاید بندرت با دقتی که شایسته آنست توسط نویسندگان قدیمی و یا مفسرین معاصر آن استعمال شده باشد... باوجودیکه بعضی اشکالاتی در متن سترابو بارتباط مرزهای آریانا وجود دارد، بآنهم آنها بسیار زیاد مهم نبوده، وسعت عمومی و موقعیت کشور نام نهاد را متأثر نمیسازد. در مرزهای شرقی و جنوبی عدم توافقی وجود ندارد.

مرز شرقی آریانا اندوس و جنوبی آن بحر هند است از دهانه اندوس تا خلیج فارس. مرز غربی در جایی گفته میشود که یک خط فرضی کشیده شده از دروازه کسپین تا کرمانیا است. در جای دیگر از قول ایراتوستینیز گفته میشود که یک خط جدا کننده پارتینی از مادها و کرمانیا از پاریتاکینی و پرشیا - که دربرگیرنده تمام یزد و کرمان باستثنای پارس میشود. گفته میشود که مرزهای شمال، کوههای پاروپامیزان و یا همان کوه های است که ادامه آن مرز شمالی هند را میسازد. در جای دیگری گفته میشود که ... این نام دربرگیرنده بعضی حصص پرشیا و مادها و همچنان تا شمال بکتریانها و سغدیانها بوده و بطور مشخص گفته میشود که بکتریانا یک بخش اصلی آریانا است ...

یک دلیل آشکار برای سترابو جهت شامل ساختن حصص شرقی پارسیان، بکتریان و سغدیان با مردمان اریانای جنوب هندوکش عبارت از وابستگی زبان آنهاست "چون در اکثریت موارد دارای زبان واحد اند" ... بدون تردید زبان مردمان اکثریت این مناطق تا اندازه زیادی یکسان بوده و در واقعیت، آنها باشندگان بومی کشور واحدی اند.

لذا گفته می‌توانیم که ایبریا و ایبریا و اژه های کهن پارسی میباشند که بشکل اریا در نامگذاری مناطق هندوها، بشکل ایران در سکه های شهزادگان ساسانی و بشکل اریانا توسط یونانی های عهد الکساندر ثبت و استعمال شده اند.

سفرنامه کابل بُرنِس: 1258 ق / 1842 م

ص 54 - 55: شکارپور یکی از شهرهای درجه اول در تجارت اندوس {رود سند} بشمار میرود... این شهر به فاصله 28 میل در غرب اندوس و نزدیک مرز شمالی سند قرار داشته و فاصله آن از بندر بوکر نیز همین حدود است. این شهر بطرف مرز شمالی سند تا روزان در مسیر راه کندهار و کلات از طریق کوتل مشهور بولان وسعت دارد: طوریکه تاجران همیشه از شکارپور و دیره غازی خان (شهری بالاتر از آن)، بنام "دروازه های خراسان" یاد میکنند، نامی که در اینجا مشخصه سلطنت کابل است.

ص 80: در واقعیت دیره غازی خان و شکارپور، طوریکه قبلا گفتم، همیشه توسط مردم بحیث دو "دروازه خراسان" شناخته میشوند.

فرهنگ جغرافیای یونانیها و رومیها: 1270 ق/ 1854 م

ص 210 ج 1: آریانا نه در تاریخ هیروودوتس {425 ق م} ذکر گردیده، نه در گزارش تاریخی ارین {146 م}، نه در جغرافیای پتولیمی {168 م} و نه در فرهنگ جغرافیای ستیفانوس بیزنتینوس {قرن 6 م}. آریانا بطور کامل توسط سترابو {24 م} توضیح گردیده و پلینی {79 م} هم میگوید که {آریانا} شامل اری با قبایل دیگر است.

برداشت سترابو از وسعت و قلمرو آریانا... او در مورد مرزهای شرقی و جنوبی آریانا نظر واحد دارد: مرز شرقی را اندوس {سند} و مرز جنوبی را بحر هند از دهانه اندوس تا خلیج فارس میداند. اما در مورد مرز غربی دو نظر دارد: در مورد اول مرز غربی را یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم مرز غربی را (از ایراتوستینز، 194 ق م، نقل میکند) یک خط جدا کننده پارتینی از میدیا، و کرمانیا از پارتیاسینی و فارس میداند (که شامل تمام یزد و کرمان معاصر باستانهای فارس میشود).

در مورد مرزهای شمالی نیز دو نظر می‌دهد: در مورد اول مرزهای شمالی آریانا را کوه‌های پاروپامیزانها {هندوکش} میداند که ادامه آن مرزهای شمالی هند را می‌سازد. در مورد دوم، مطابق اپلودوروس (120 ق م) نام آریانا را نه تنها شامل بعضی مناطق فارسها و مادها، بلکه شامل بکتریانها و سغدیانها در شمال نیز میداند. چون باشندگان تمام این مناطق تقریباً با یک زبان واحد صحبت میکنند. پلینی چهار ایالت غرب رود سند یعنی گیدروزیا، اراکوزیا، اریا و پاروپامیزوس را مربوط هند میداند درحالی‌که سترابو آنها را متعلق به آریانا میداند.

تاریخ عمومی پرشیا کلیمینتس: 1291 ق / 1874م

لیست معاهدات (در متن انگلیسی آنها واژه "پرشیا" استفاده شده است):

- * نامه ملکه الیزابت به طهماسب 1، شاه پرشیا، 25 اپریل 1561م
- * امتیازنامه کریم خان زند فرماندار ارشد سلطنت پرشیا، 2 جولای 1763م
- * معاهده ملکم: شاه پرشیا، جنوری 1801م
- * معاهده تهران: پرشیا، 25 نومبر 1814م
- * کنوانسیون تجارتی: شاه پرشیا، 21 اکتوبر 1841م
- * عهدنامه حکومت پرشیا بارتباط هرات، 25 جنوری 1853م
- * معاهده پاریس: شاه پرشیا، مارچ-می 1857م
- * امتیازات حکومت پرشیا به بارون ریوتر، 25 جولای 1872م
- * معاهده گلستان بین روس و پرشیا، 12 اکتوبر 1813م
- * معاهده ترکمانچای بین روس و پرشیا، 21 فبروری 1828م

+++

نوت: ادعاهای وجود دارد که در متن پارسی آنها واژه ایران استفاده شده است.

حیات افغانی (فارسی: 1282 ق/ 1865م): 1291 ق/ 1874م

ص 1 - 3: از افغانستان در کتب قدیم هندوان بنام بلهیک - دیس یاد میشود. پارسیان آنرا بنام زابلستان و کابلستان و پس از اشغال یونانیان بنام باختر یا بکتريا نامیده شده است. فاتحین مسلمان قسمت غرب کابل و قندهار را بنام **خراسان** (که اصلا توسط انوشیروان گذارده شده است) نامیده اند که هرات مرکز آن بوده و قسمت شرقی آنرا بنام روه یا "کوهستان" یاد کرده اند ... نام کشور {افغانستان} بصورت واضح از نام قوم غالب (حاکم) در آن اشتقاق شده ... مرز شمالی آنرا سلسله کوههای هندوکش از ترکستان جدا میکند، در غرب آن فارس قرار دارد، جنوب آن بلوچستان است ... در شرق توسط دریای سند از پنجاب جدا شده است ...

یادداشت‌های راورتی: 1293 ق / 1876 م

ص 329 – 330: این سلسله کوه‌های بزرگ {سلیمان} که در بین کندهار و دیره جات قرار دارد طولاً از درهٔ خیبر و جلال آباد در شمال تا سیوی و دادر در جنوب حدود 300 کوه بوده و پهنای آن حدود 100 کوه میباشد. در این محدوده که ساحهٔ وسیعی را دربرمیگیرد، دره‌ها و جلگه‌های متعددی وجود دارد؛ در اینجا و بخصوص در مجاورت و اطراف کاسی – غر یا شیوال بود که قبایل افغان مطابق به عنعنۀ ایشان، اولاً مسکن گزیده و متعاقباً بتمام جهات گسترش یافتند. همین محدودهٔ فوق‌الذکر عبارت از **افغانستان اصلی** میباشد ... نام اصلی منطقهٔ افغان از نقطهٔ بنام تیراه و کاسی-غر ایجاد شده است، جائیکه زیارت حضرت سلیمان قرار دارد کوه‌ها بسیار بلند بوده و بطور مداوم پوشیده از برف است. در مسیرهای مجاور آن بطرف غرب، جنوب و شرق و نزدیک به ساحات پوشش‌نگ، شال، سیوی، و دیره جات آب بسیار کمیاب، زراعت غیرکافی و باشندگان آن کم میباشد...
مؤلف تذکرت الملوک بطور دقیق میگوید که: "افغانستان از کاسی غر تا مرزهای ولایت کندهار وسعت دارد، طوری که در تشکیلات سلطنت صفویه قرار داشت".

ص 469 – 470: افغانها منطقه قسمت غربی سلسله کوه مهتر سلیمان را همیشه بنام **خراسان** یاد کرده اند؛ ما در اینمورد شهادت گادفری را در سفرنامه "غزنی، کابل و افغانستان" در اختیار داریم ... منظور نوهارنیهها و لوهارنیهها اینستکه، طوریکه او نشان میدهد، تا پای سلسله، او بعدا ایستاده شده و خراسان را مینگرد، طوریکه از فریاد های تمام جوانب باثبات میرسد، وقتیکه تقریبا به قله میرسند و از افغان که خیز زده و میخواهد اولین منظره آنرا مشاهده کند. محل "کوههای پشتو، یا مطابق بومیان، مرز خراسان و هند" چندین منزل قبل از رسیدن به سرکوه یا قله کوهها قرار دارد ... کتاب ممالک و مسالک و یکتعداد آثار دیگر نشان میدهند که غزنین و ساحات آن ... شامل خراسان بوده است، و در نقشه های خراسان و غور موجود در این اثر، یک ساحه وسیع شرق دریای هیرمند، و در جنوبشرق تا سیوی مناطقی اند که در بین خراسان و هند قرار دارند.

تاریخ ایران (پرشیا)

(انگلیسی 1245 ق / 1829 م): 1293 ق / 1876 م

ص 7: حدود ایران تغییرات بسیاریافته... از جانب جنوب بخلیج فارس و دریای هند و از سمت مشرق و شمال و مشرق بآب سند و رود جیحون منتهی میشود شمال آن ببحر خزر و کوه البرز و مغرب آن بنهر فرات پیوندد. بعضی از ارباب جغرافیای ایران حدود قدیم این ملک را زیاده وسعت میدهند چنانچه چهار دریا را که عبارت از بحراسود و بحر احمر و دریای خزر و خلیج فارس و شش رود عظیم که فرات و دجله و ارس و جیحون و رود پنجاب و نهر اتل باشد همه را در داخل حدود این ملک میگیرند...

تبارشناسی افغانستان بیلویو: 1308 ق / 1891 م

ص 9 - 10: منطقه ایکه حالا افغانستان نامیده میشود آریانای قدیم {کوچک} یونانی ها است ... نام افغانستان طوریکه بمناطق فوق اطلاق گردید بصورت عام توسط مردم آن، نه شناخته میشود و نه کاربُرد دارد ... این نامی است که باین مناطق توسط همسایگان و بیگانگان بارتباط نام قوم غالب در آن داده شده... **خراسان** نامی است که مردمان این منطقه برای کشورشان بکارمیبرند درحالیکه خارجی ها آنرا افغانستان میخوانند...

سرزمینهای خلافت شرقی لسترنج: 1323ق / 1905 م

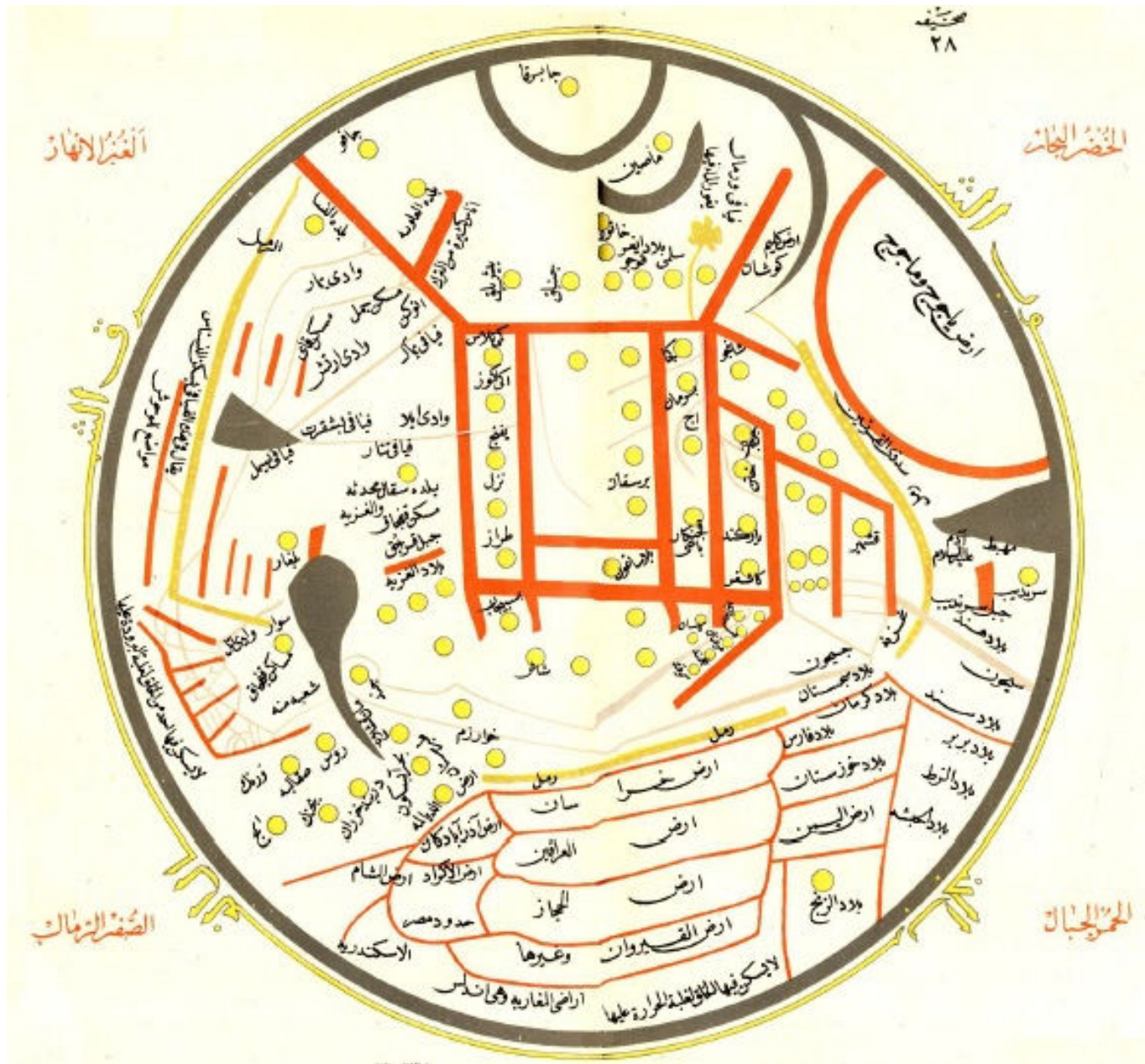
ص 409: **خراسان** در زبان قدیم فارسی بمعنی خاور زمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی بطور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوه های هند واقع بودند اطلاق می گردید و باین ترتیب تمام بلاد ماورالنهر را در شمال خاوری باستانهای سیستان و قهستان شامل میگردید...

ایالت **خراسان** در دوره اعراب یعنی در قرون وسطی به چهار قسمت یعنی چهار ربع تقسیم میگردید و هر ربعی بنام یکی از چهار شهر بزرگی که در زمان های مختلف کرسی آن ربع یا کرسی تمام ایالت واقع گردیدند و عبارت بودند از نیشابور و مرو و هرات و بلخ خوانده میشد.

پس از فتوحات اول اسلامی کرسی ایالت خراسان مرو و بلخ بود ولی بعدها امرای سلسله طاهریان مرکز فرمانروائی خود را بناحیه باختر برده نیشابور را که شهر مهمی در غربی ترین قسمتهای چهار گانه بود مرکز امارت خویش قرار دادند.

4. نقشه های قدیمی





نقشه محمود کاشغری در سال 1073م (دیوان لغات الترك)



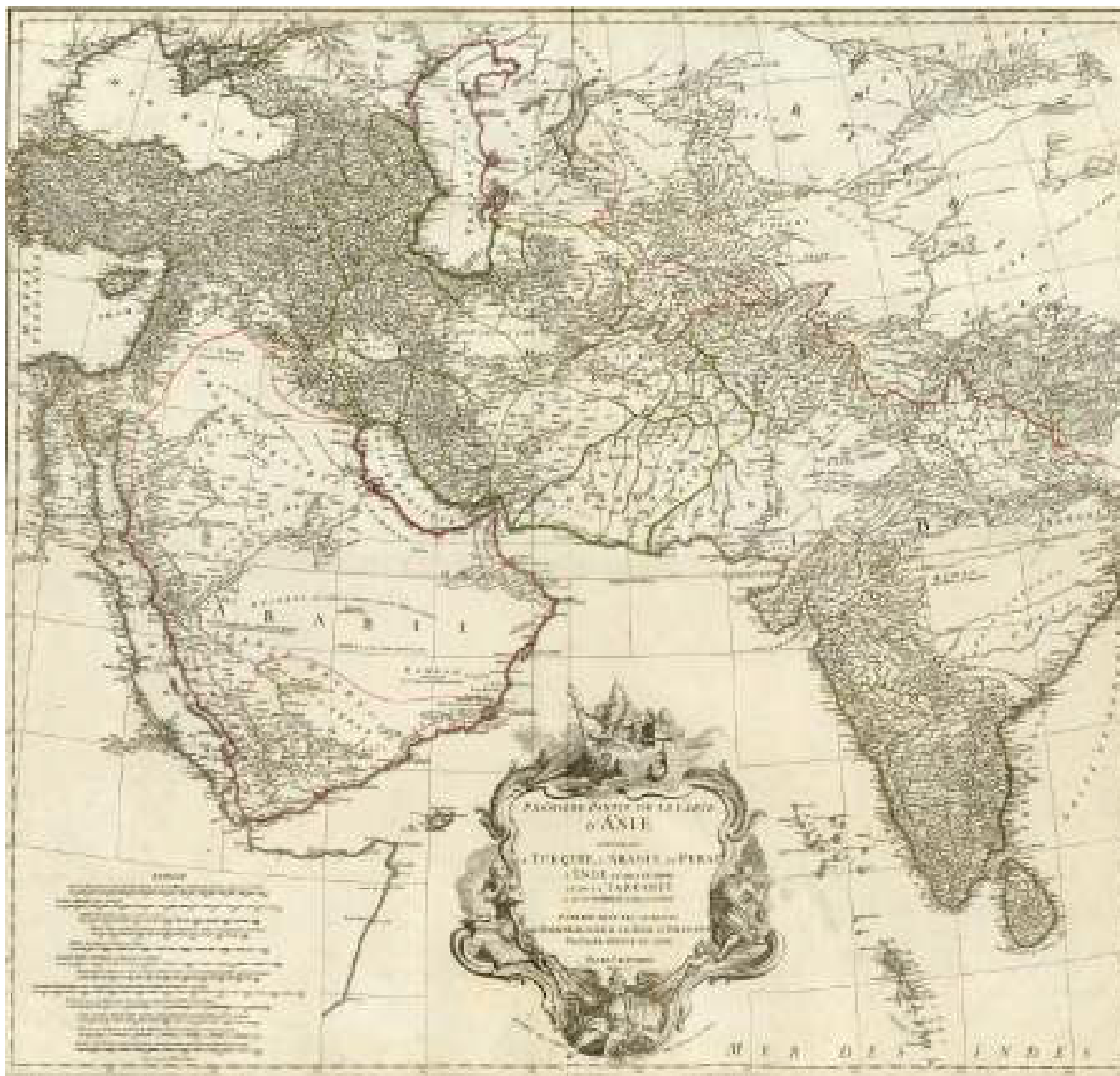
نقشه سال 1573م پرشیا



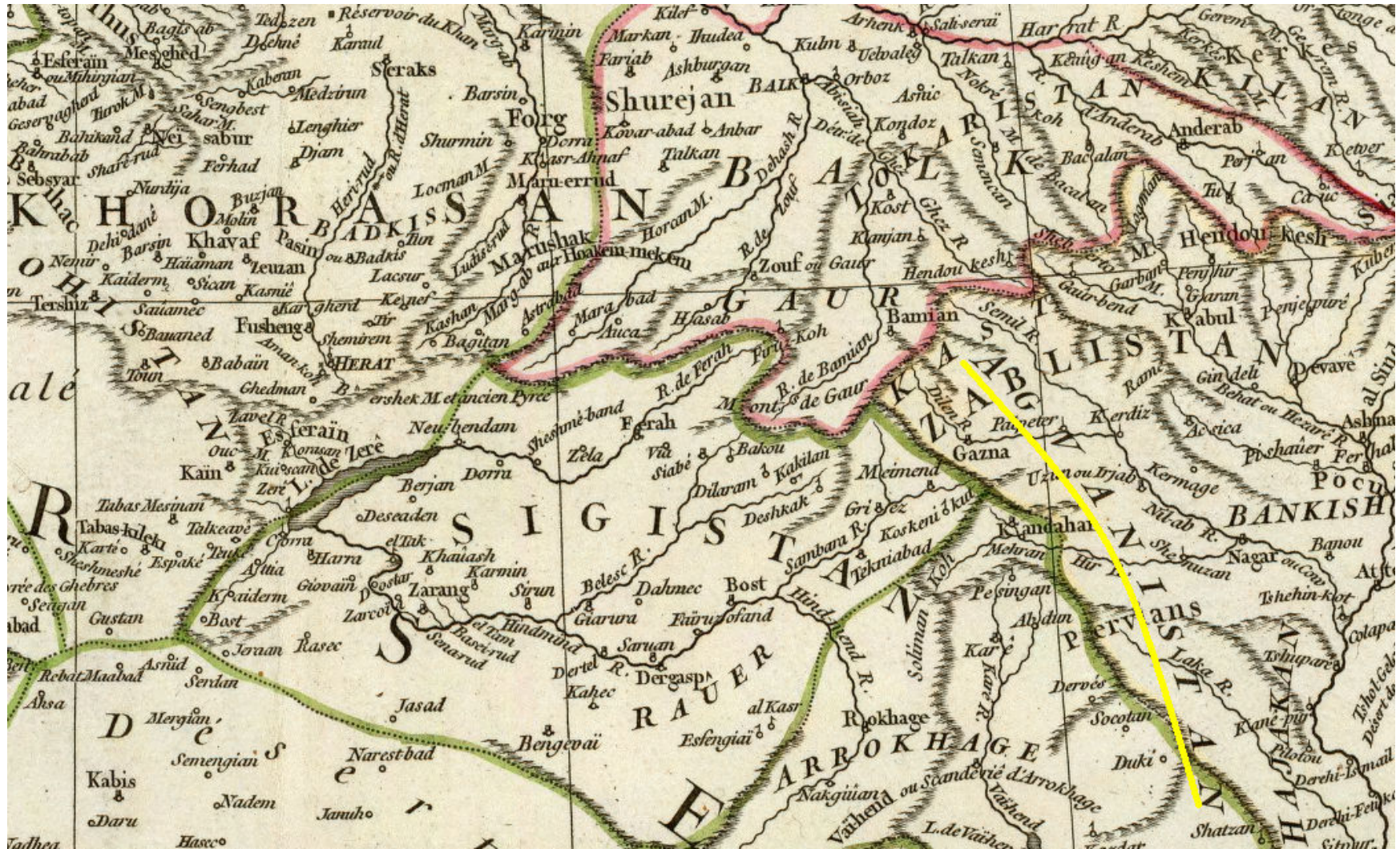
نقشه سال 1724م پرشیا (مناطقى بنام اوغان، اغوان و پتان در نقشه بعدى دیده شود)



مناطق اوغان، اغوان و پتان در اطراف کوههای سلیمان در نقشه سال 1724م پرشیا



نقشه سال 1751م آسیا (مناطق بنام افغانستان در نقشه بعدی دیده شود)



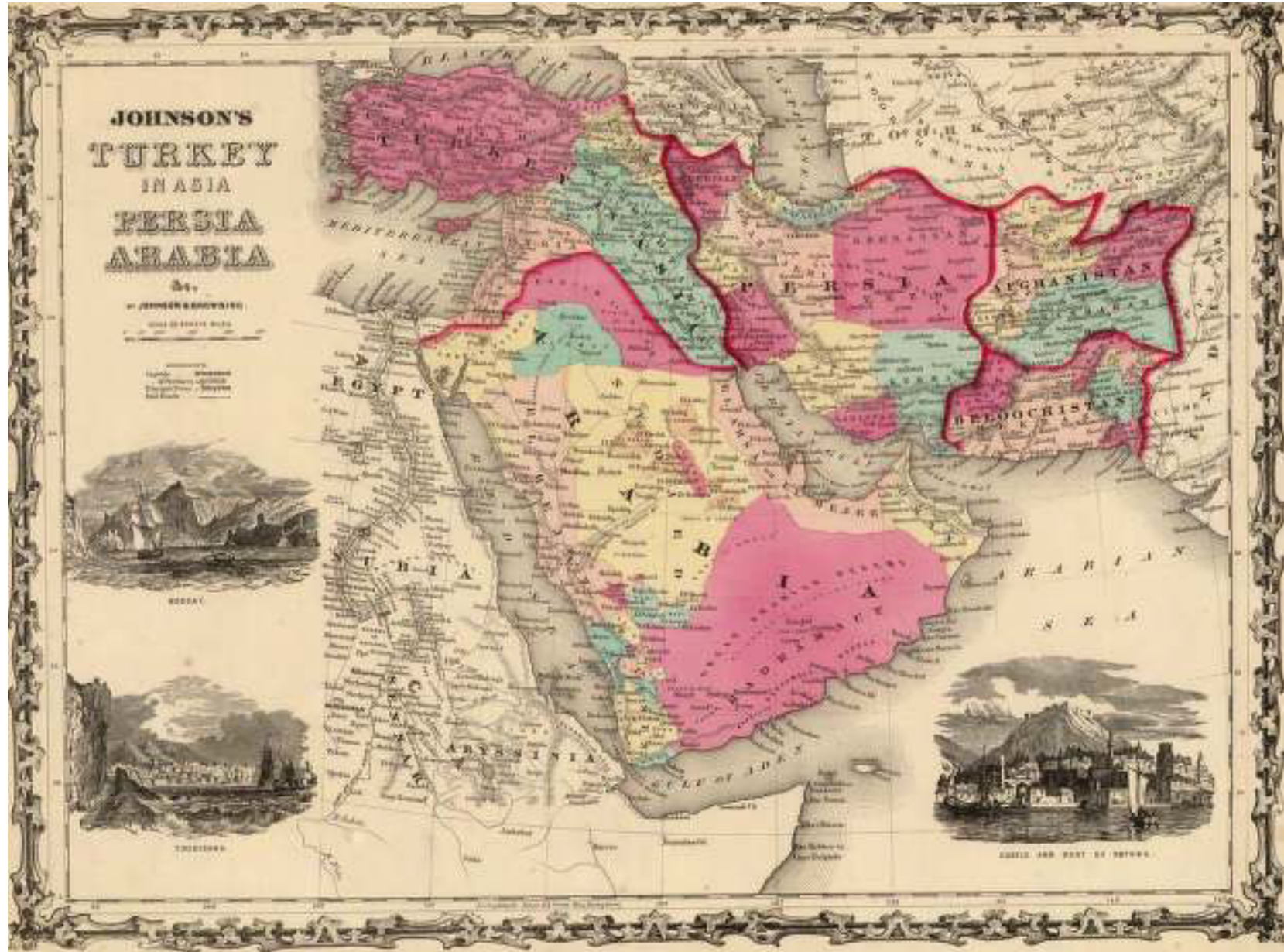
مناطق اغوانستان در نقشه سال 1751م آسیا (اطراف کوههای سلیمان)



نقشه سال 1828م پرشیا و کابل (گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل)



نقشه سال 1855م پرشیا و کابل (گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل)



نقشه سال 1860م پرشیا و افغانستان (تبدیل نام کابل به نام افغانستان)



نقشه سال 1920م پرشیا و افغانستان (پس از 1935م پرشیا به ایران عوض میشود)

نتیجہ گیری



تبدیل نام های تاریخی (توسط حکام پارس و افغان):

* نصرت آباد به زابل و دزد آباد به زاهدان در سال 1930م

* پارس به ایران: رضاشاه در سال 1935م از مجامع بین المللی درخواست میکند که کشورش را به عوض پارس بنام ایران بشناسند. اما در 1959م با توجه به بحثهای جنجال برانگیز اعلان میشود که هر دو نام میتواند مورد استفاده قرار گیرد.

* سبزوار به شین دند در سال ؟

* فوشنج به پشتون زرغون در سال ؟

* و...

+ + +

در ترجمه های منابع کهن عربی و انگلیسی به پارسی، اکثرا به عوض واژه های "پارس" و "پرشیا"، واژه "ایران" بکار برده شده است...

منابع عربی

آنچه از بررسی نخستین منابع (عربی) اسلامی (سده های 3 و 4 ق) بدست میآید:

* **تقسیم جهان** در بین 3 پسر فریدون: شرق (ترک و چین) به تور، غرب (روم و مصر) به سلم و میانه (ایران، ایرانشهر) به ایرج.

* **تقسیم ایران** به 4 سپهبد: شرق (خراسان)، غرب (خربران)، شمال (آذربایجان) و جنوب (نیمروز). تمام این ولایات یک مملکت بود، یک پادشاه و یک زبان داشت (با لهجه های متفاوت)؛ چون پهلوی، دری، آذری و دیگر زبانهای پارسی. پایتخت شان در بلخ قرار داشت و بعد به مداین عراق انتقال گردید.

* **تقسیم خراسان** به 4 مرزبان: مروشاهجان، بلخ و طخارستان، هرات و سجستان، ماورالنهر (بلخ پایتخت و وسط خراسان پنداشته میشود که تا فرغانه، خوارزم، ری {تهران}، کرمان، سیستان، کندهار، ملتان، کابل و کشمیر 30 منزل فاصله دارد).

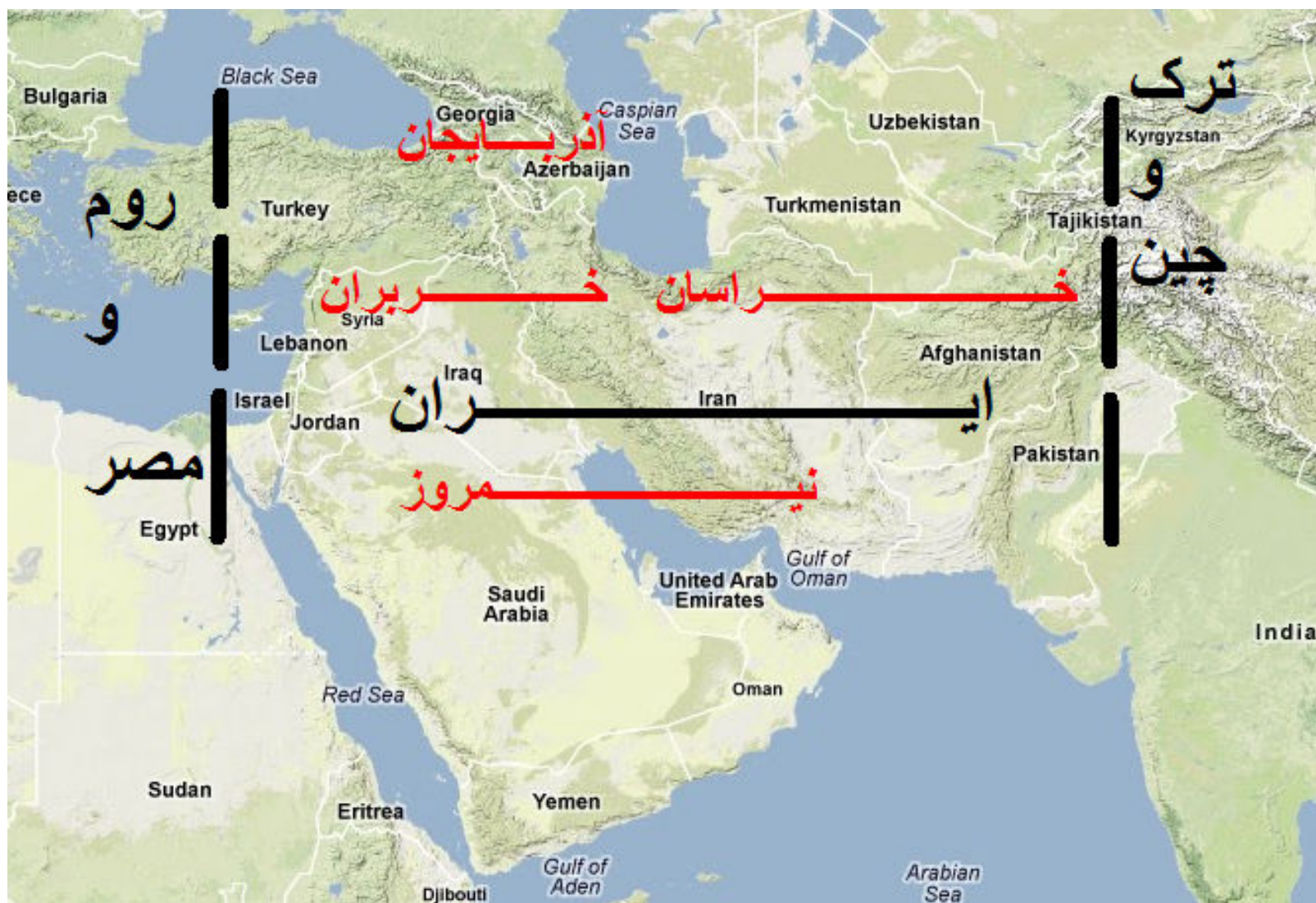
* **تقسیم خراسان** به 4 شهر (اصطخری، ابن حوقل و مقدسی: 345-375 ق): مرو، بلخ، هرات و نیشاپور (جدا ساختن قسمی ماورالنهر، خوارزم و سجستان از محدوده خراسان).

* اعراب ایرانزمین را بنام فارس و باشندگان آنرا بنام فارسی یا فارسیان نامیده اند.

* پس از هجوم اعراب، “دو قرن سکوت” در ایران زمین حکمفرماست. اما باز هم (مانند دوره استیلای یونانیان) خورشید آزادی از خراسان طلوع میکند:

* **طاهریان** با برانداختن نام خلیفه از خطبه، درفش استقلال خراسان و خراسانیان را به اهتزاز در میآورند.

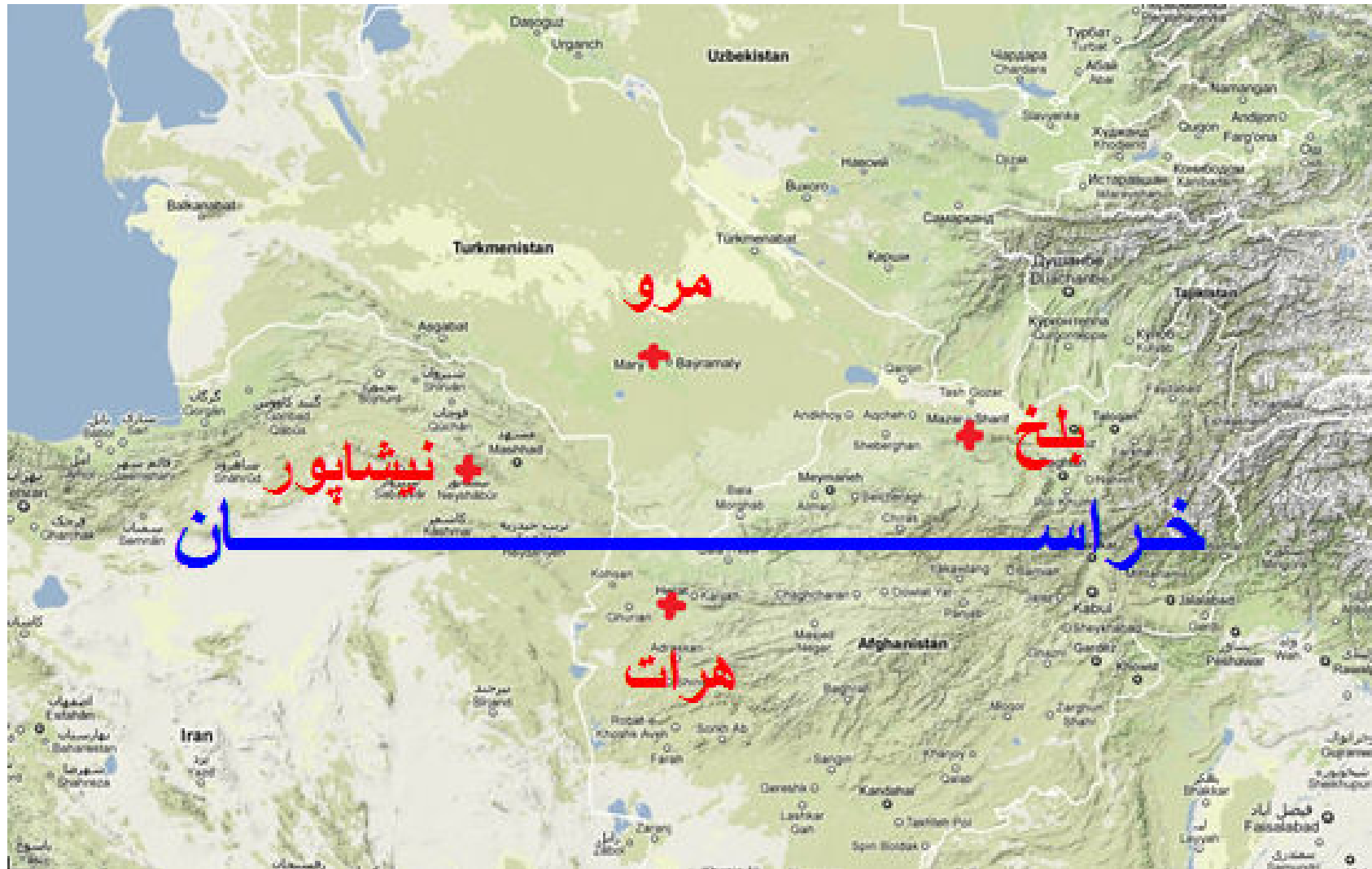
* با روی کار آمدن صفاریان و بخصوص سامانیان، “دارالاماره خراسان” همچون نگینی بر انگشتر شرق میدرخشد.



تقسیم جهان به شرق (ترک و چین)، غرب (روم و مصر) و میانه (ایران) و تقسیم ایران به چهار سپهبد خراسان (شرق)، خُربران (غرب)، آذربایجان (شمال) و نیمروز (جنوب)



قلمروی خراسان با چهار مرزبان بلخ و تخارستان، هرات و سجستان،
ماورالنهر و مروشاهجان (از زمان اردشیر بابک تا سده چهارم قمری)



قلمرو خراسان با چهار شهر مشهور بلخ، هرات، مرو و نیشاپور
پس از سده چهارم قمری

منابع پارسی

دریافت های منابع پارسی در مورد سرزمین های پیش از اسلام تقریبا تکرار منابع عربی است:

* پیش از روزگار فریدون، صحبت از شاهان "جهان" است.

* **تقسیم جهان به سه بخش:**

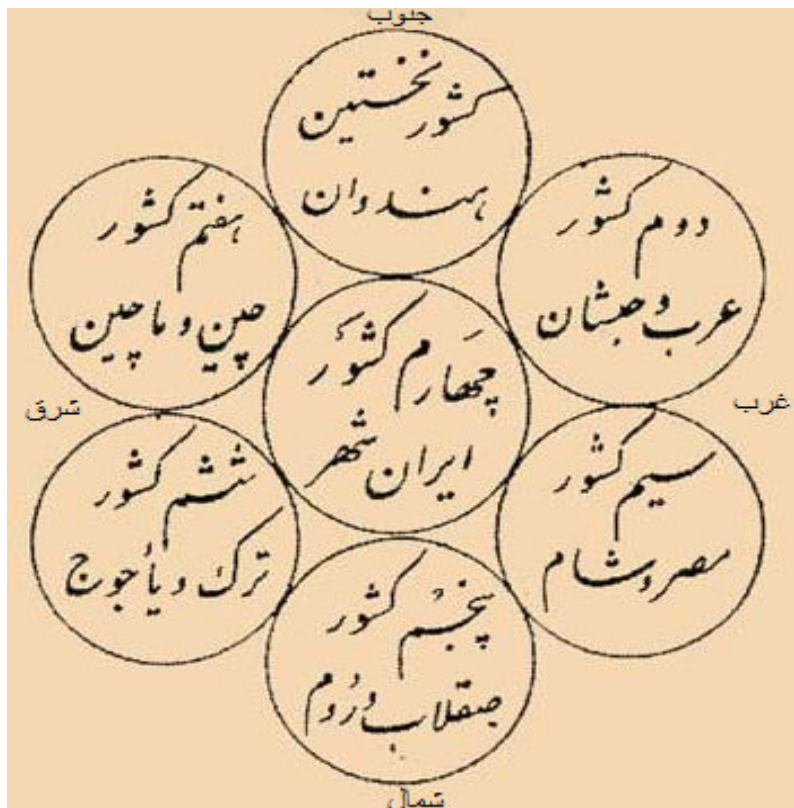
فریدون، جهان را بین سه پسر خود تقسیم میکند:

- بخش شرقی (ترکستان و چین) را به تور میدهد (که بنام توران یاد میشود)؛

- بخش غربی (روم و مصر) را به سلم میدهد؛

- بخش میانگین (عراق، خراسان و هندوستان) را به ایرج میدهد (که بنام ایران یاد میشود).

* **تقسیم جهان به هفت کشور:**



* **ایران فریدون** مرزهای معینی ندارد. اما اکثریت شهرهای متذکره در شهنامه در افغانستان کنونی قرار دارد. بعدها با هجوم تورانیان، رود آمو قسما بحیث مرز ایران و توران شناخته میشود. طوریکه، افغانستان امروزی قلب این ایران اسطوره‌ و بلخ پایتخت آن است.

* **ایران اردشیر** دارای چهار استان است که هر یک توسط یک سپهبد یا سپاهسالار اداره میشود: 1. مشرق یا خراسان، 2. مغرب یا عراق، 3. شمال (قهستان) یا آذربایجان و 4. جنوب (کرمان و فارس) یا نیمروز.

* **ایران پسا اسلامی**: ایران پسا اسلامی دیگر نمیتواند به گستره تاریخی سابق خود دست یابد، اما اکثریت سلاله های که در گوشه های مختلف آن به قدرت رسیده و عمدتاً بنام **خانوادگی**، **قومی** یا **محلی** ایشان یاد میشوند (مانند سامانیان، غزنویان، غوریان، خوارزم شاهیان، آل کرت، تیموریان، صفویان، هوتکیان، افشاریان، درانیان، قاجاریان و...)، قسماً بنام **شاه ایران** نیز خوانده شده اند:

*** نخستین بار واژه "ایران" در قصیده رودکی (244-329 ق) دیده میشود:**

زان می خوشبوی ساغری بستاند یاد کند روی شهریار سجستان
شادی بوجعفر احمد بن محمد آن مه آزادگان و مفخر ایران

*** ابوشکور بلخی شاعر قرن چهارم (تولد 300 ق)، شاه سامانی در بخارا را شه
ایران خوانده است:**

خداوند ما نوح فرخ نژاد که بر شهر ایران بگسترد داد
خوشا شهر ایران و ایرانزمین که یک شهر آن به ز ماچین و چین

*** عنصری بلخی (350-431 ق) محمود غزنوی را خسرو ایران میخواند:**

دل نگهدار ای تن از دردش که دل باید ترا تا ثنای کدخدای خسرو ایران کنی

*** فرخی (وفات 429 ق) سرزمین سلطان محمود را ایران و مردم آنرا ملت ایران خوانده است:**

چه روز است و عالی دولتست این دولت سلطان که روز افزون بدو گشته ست ملک و ملت ایران
خداوند ما شاه کشورستان که نامی بدو گشت زابلستان
سرشهریاران ایران زمین که ایران بدو گشت تازه جوان
شیرنردر کشور ایران زمین از نهیبش کرد نتواند زیان
هیچ شه را در جهان آن زهره نیست کوسخن راند ز ایران بر زبان

*** ناصر خسرو بلخی (394-481 ق) محمود را شاه زابلستان مینامد:**

به ملک ترک چرا غره اید یاد کنید جلال دولت محمود زابلستان را
پریر قبله احرار زابلستان بود چنان که کعبه است امروز اهل ایمان را

* ابوسعید ابی الخیر (357-440 ق):

درچین وختن نقش ونگار از تو برند ایران همه فال روزگار از تو برند
سیاوش نیم و ز پریزادگان از ایرانم از شهرآزادگان

* مسعود سعد سلمان (438-518 ق):

به هر شهری که بگذشتی به آن شهر این خبر ده که آمد بر اینک رکاب خسرو ایران

* سنایی غزنوی (473-545 ق):

آنکه تا چون دست موسی طبع را پر نور کرد ملک ایران را چو هنگام تجلی طور کرد

* فارسنامه ابن بلخی (510 ق): از حد جیحون تا آب فرات را بلاد فارس خواندندی
یعنی شهرهای پارسیان.

* مجمل التواریخ (520 ق): حد زمین ایران از کنار جیحون تا فرات است.

*** صاحب چهارمقاله عروضی (551 ق) در وصف سلطان غورگوید: "چگونه پدری چون خداوند ملک، فخرالدوله والدین خسرو ایران ملک الجبال اطال الله... که اعظم پادشاه آن وقت است و افضل شهریاران عصر.**

*** وجیه نسفی محمد کرت (676 ق) را سالار ایران خوانده است:**

بسال شش صد و هفتاد و شش مه شعبان قضا ز مصحف دوران چو بنگریست بفال
بنام صفدر ایرانیان محمد کرت برآمد آیت الشمس کورت در حال

*** مولف تاریخ و صاف (716 ق) در حق شمس الدین کرت از سلاله های غوری:**
سالهاست که تا گوش جان و جان گوش به آوازه جود مخدوم ملک اسلام شهریار
ایران، خسرو بر و بحر شمس الحق والدین که روزگار امرونهی او را رام باد و
جریان افلاک مطابق مرام مشنف و مروج گشته...

* **درسال 818 ق** چون بنای قلعه (اختیارالدین) دارالسلطنه هرات گذاشته میشود
برکتیبه کاشی آن قصیده‌ی در مدح شاهرخ مینویسند که سه بیت آن اینست:

ایا پادشاهی که بر روی دفتر کلامی نیامد زمدح تو خوشتر
شهنشه الغ بیگ وسلطان براهیم که هستند شایسته تخت و افسر
یکی رانشانده است برتخت توران دگرکرده ازبهرش ایران مسخر

* **زبدت التواریخ حافظ ابرو (830 ق):** مملکت ابوسعیدی مابین آب آمویه و آب
فرات بود که ایرانشهر عبارت از این بلاد است.

* **جغرافیای ابرو (833 ق):** درروزگار پیشین از جیحون تا فرات را بلاد فارس
خواندندی یعنی شهرهای پارسیان.

* **روضت الصفا (903 ق):** ایران عبارت از کنار آب فرات است تا شط جیحون.

* **میرزا جعفر راهب طوسی** درمورد احمدشاه درانی (1160-1187 ق):

جهاندار احمد شه سرفراز که درهای دلهاست بر وی فراز
خداوند دولت بر ایرانیان در درج اقبال درانیان

* **احمدشاه درانی** در فرمان تاریخی 16 شوال 1167 ق که در نشریه فرهنگ ایرانزمین چاپ شده، واژه افغانستان را بکار نبرده و در عوض آرزو کرده تا بیاری خداوند سراسر ایران را به زیر فرمان خود آورد: “و حال قلعه مشهد را محاصره داریم، انشاءالله همینکه قلعه فتح شد بکلی کل ایران به تصرف آمد...”

* **جهانگشای نادری** (1171 ق): پادشاهی ایران به سلاطین ترکمان اختصاص داشت... بعد... سلطنت ایران بسلسله علیه صفویه انتقال یافت...

* **شهاب تبریزی** در رثای تیمورشاه درانی (1207 ق):

ملک ایران گشت ویران چون دل آشفتهگان ای دریغا تاجدار خسرو ایران کجاست؟

* **بستان السیاحه شیروانی** (1247 ق) در قدیم ایران را پارس گفتندی... وسعت آنمقام از لب فرات تا کنار جیحون بود.

* **تاریخ احمد** (1266 ق): محمدشاه پادشاه نبیره فتح علیخان قاجار پادشاه ایران...

پس از کسب استقلال **خراسان** و شکوه و جلال آن در دنیای اسلام، یک تعداد خانواده های حاکم در شرق ایران تاریخی، شاه خراسان نیز نامیده شده اند:

* **رودکی سمرقندی** (244-329 ق) که در دربار سامانیان میزیست و بخارا پایتخت آن بود، اسامی شاهان سامانی را به عنوان شاهان خراسان چنین منظوم ساخته است:

نه کس بدند زال سامان مذکور دایم به امارت خراسان مشهور
اسماعیل است و احمدی و نصری دونوح و دو عبدالملک و دو منصور
و قلمرو ماورالنهر را خراسان میداند:

شد آن زمانه که شعرش همه جهان بنوشت شد آن زمانه که او شاعر خراسان بود

* **عنصری بلخی** (350-431 ق) در مورد محمود غزنوی:

خورشید خراسان و خدیو زابل ار نخشب و کش بهار گردد کابل

*** ناصر خسرو بلخی (394-481 ق) خاک خود را خراسان و "اصل" خود را خراسانی میخواند:**

معدن دیوان ناکس اکنون شد	خاک خراسان چو بود جای ادب
خانه اش ویران و بخت و ارون شد	حکمت را خانه بود بلخ و کنون
از پس پیری و مہی و سری	گرچه مرا اصل خراسانی است
کرد مرا یمگی و مازندری	دوستی عترت و خانه رسول
کسی چرا طلبد در سفر خراسان را	مرا مکان به خراسان به یمگانست

*** مولوی خداوندگار بلخ (604-672 ق) نیز خود را خراسانی میگوید:**

از خراسانم کشیدی تا بر یونانیان تا در آمیزم بدیشان تا کنم خوش مذهبی

*** جامی (793-871 ق) در استقبال از غزل معروف حافظ گفته است:**

هر جا که رفت زورق حافظ به بحر شعر	جامی سفینه تو ز دنباله می رود
نظم تومی رود ز خراسان به شاه فارس	گر شعر او از فارس به بنگاله می رود

* امیرعلیشیر نوائی (844-906 ق):

در خراسان نتوان گفت کس خرم نیست کس در روی زمین یافت نشود خرم کو

* عبدالله خان فوفلزایی در ضمن تاریخ بنای احمدشاهی قندهار سرزمین او را خراسان میداند (نه افغانستان):

دمی که شاه شهامت مدار احمد شاه باستواری همت بنای شهر نهاد
جمال ملک خراسان شد این تازه بناه ز حادثات زمانش خدا نگهدارد

* سردار شاه ولیخان وزیر اعظم، تیمورشاه را خدیو خراسان خطاب کرده است:

خدیو خراسان دار اسپاه گل باغ اقبال تیمورشاه

* سجع مُهر امیر محمد افضل خان (تخت نشینی در سال 1866 م در کابل) اینست:

دو فوج مشرق و مغرب ز هم مفصل شد امیر ملک خراسان محمد افضل شد

منابع انگلیسی و نقشه های قدیمی

* انگلیسها (و سایر منابع خارجی) ایرانزمین را پرشیا و باشندگان آنرا پارسیان نامیده اند.

* **الفنستون (1815م)** قلمروی افغانان در بین هندوکش تا دریای سند را “افغانستان” نام میگذارد، درحالیکه ساکنانش آنرا “خراسان” میگویند (تاکنون سندی وجود ندارد که پیش از عبدالرحمن (1880-1901م)، کسی بنام امیر یا شاه “افغانستان” نامیده شده باشد).

* **برنس (1842م)** میگوید که مردم شهرهای کنار رود سند (شکارپور و دیره غازی خان) را “دروازه خراسان” مینامند.

* **راورتی (1876م)** مناطق اطراف کوههای سلیمان را “افغانستان اصلی” میداند (نقشه های قدیمی نیز نشان دهنده موقعیت مناطق افغان در اطراف کوههای سلیمان، تبدیل آن بنام افغانستان، گسترش نام افغانستان به مناطق جنوب کابل و تبدیل کابل بنام افغانستان میباشد).

* **بیلیو (1891م):** خراسان نامی است که مردمان این سرزمین برای کشورشان بکار میبرند درحالیکه خارجها آنرا افغانستان میخوانند (طوریکه ایران در منابع خارجی و نقشه های قدیمی بنام پرشیا شناخته میشود).

* ویلسن (1841م) باراول واژه آریانا را از منابع یونانی به منابع انگلیسی معرفی میکند: شرق آن اندوس و جنوب آن بحر هند است.

مرزهای غربی: در مورد اول، یک خط فرضی از دروازه کسپین تا کرمانیا و در مورد دوم یک خط جدا کننده پارتینی از مادها و کرمانیا از پارتی‌اکینی {اصفهان} و پارس که دربرگیرنده تمام یزد و کرمان به استثنای پارس میشود. مرزهای شمالی: در مورد اول کوه‌های پاروپامیزان {هندوکش}، ولی در مورد دوم آریانا را نه تنها شامل بعضی حصص فارس و ماد بلکه شامل بکتریانا و سغدیان در شمال نیز میداند (باساس وحدت زبانی مردمان باشند این سرزمینها).

* فرهنگ جغرافیای یونانیها (1854م) نیز با گفته‌های ویلسن مطابقت دارد.

* واژه آریانه باراول در سال 1923م توسط محمد حسین و بعدا در سال 1927م توسط محمد علی خان در مطبوعات افغانستان ذکر میگردد. اما پسان ها (1942م) توسط تاریخسازان درباری (مانند کهزاد، حبیبی و...) با بار "نژادی - سیاسی" بحیث قدیمترین نام "افغانستان" قلمداد میشود.

* باینترتیب ارزیابی کرونولوژیکی تمام منابع نشان میدهد:

* واژه زیبای "ایران" از واژه های "اریا"ی ریگویدای هندیان، "اییریا" یا "اییریانا"ی اویستای بلخیان، "ارییا"ی کتیبه های هخامنشیان و "اریانا"ی یونانیان باستان مشتق شده است؛

* این واژه بیشتر مفهوم زبانی - فرهنگی داشته و از سده سوم میلادی به اینسو نام قلمروی وسیعی از آسیای میانه تا شرق میانه بوده است؛

* این قلمرو با هجوم عربها از غرب، ترکها از شرق، انگلیسها از جنوب و روس ها از شمال توتّه و پارچه میگردد؛ اما یکتعداد سلاله های حاکم در گوشه های مختلف آن (با وجودیکه عمدتاً به نام خانوادگی، قومی یا محلی ایشان یاد میشوند) بنام شاه ایران نیزنامیده شده اند (یا درآرزوی رسیدن به چنان جایگاهی بوده اند)؛ ولی واژه ایران از سال 1935م بدینسو درجغرافیای کشور ایران کنونی زنده نگهداشته شده است.

* همانطور که ایران و ایرانیان در دوره پیش از اسلام صاحب شکوه و جلال، بنیان گذار تخت و تاج و پرچمدار علم، فرهنگ و تمدن در "جهان" بوده اند، در دوره پس از اسلام، این افتخارات بر تارک نگین خراسان و خراسانیان در "شرق" می درخشد (مانند سامانیان، غزنویان، تیموریان و...).

* شاید بهمین علت باشد که خوشحال خان (1613-1689م) شاعر مشهور "افغان"، حدود 350 سال پیش چنین ناله و افغان میکند:

درست جهان په ناپوهانو سره دك دی ولی زیات په کشی وگوری افغان دی
هوشیاران یگان یگان په هر مکان شته چه کثرت ئی دی په ملک د خراسان دی

ترجمه: این جهان پر از نادان است لیک تعداد زیاد آن، افغان است
هوشیار یگان یگان در همه جا است اما کثرت آن در خراسان است

* جغرافیای خراسان (شرق) تاریخی نیز بدینگونه بوده است:

* در منابع پیش از اسلام بحیث بزرگترین کوست (حوزه) و دربرگیرنده مناطق شمالشرق قلمروی "ایران شهر" ساسانیان یاد میشود (از بدخشان تا تهران و از هندوکش تا جهیل ارال).

* در منابع پس از اسلام، از زمان اردشیر تا سده چهارم قمری بحیث نخستین سپهبد ایران گفته میشود که دارای چهار مرزبان (بلخ و تخارستان، هرات و سجستان، مروشاهجان و ماورالنهر) است (شامل جنوب هندوکش و سجستان میشود).

* یعقوبی (278 ق) بلخ را پایتخت و وسط خراسان میداند که از تهران، کرمان، سیستان، قندهار، ملتان، کشمیر، کابل، فرغانه و خوارزم سی منزل فاصله دارد (از بدخشان تا تهران و از رود سند تا جهیل ارال).

* اصطخری، ابن حوقل و مقدسی (345-375 ق)، خراسان را با چهارشهر مشهور آن (بلخ، هرات، مرو و نیشاپور) شناخته؛ ماورالنهر، خوارزم و سجستان را قسما از آن جدا میدانند (در حالیکه بخارا مرکز سامانیان است).

* در سده نهم بازم مرزهای جنوب آنرا سیستان، شکارپور و دیره غازی خان در کنار رود سند میدانند. چنانکه در هندوستان به هر غیر هندوستانی، خراسانی گفته میشود (همچنانکه هر غیر عرب را عجم میگفتند).

* اما در سده بیستم با ایجاد کشورها و دولتهای "قومی" افغان، ترکمن، ازبک، تاجک، قرغز، قزاق و...، این نام تاریخی بتدریج از بین رفته و حالا در نام یک استان کوچک در شمالشرق ایران کنونی زنده مانده است.

درحالی‌که از خدمات شایسته‌ای دانشمندان ایران کنونی در قسمت رشد، انکشاف و معرفی زبان، فرهنگ و مفاخر ایران زمین در سطح جهان ستایش و سپاس‌گذاری میشود، سرودهٔ پیشکش دوستان می‌گردد که بازتاب دهندهٔ درد دل صدها دانشمند تاجیکستانی، ازبکستانی و افغانستانی در مورد یک تعداد افرادی است که آگاهانه یا نا آگاهانه تمام افتخارات خراسان و ایران تاریخی (زبانی- فرهنگی) را در جغرافیای سیاسی ایران کنونی محدود می‌سازند:

پارهٔ جان

ای برادر تاجیکستان هم خراسانِ تو است
در بخارا و سمرقند و خجند و وِخش و چاچ
کابل و بلخ و هرات و گنجه و مرو و حصار
مرز و بوم آریانا مرز و بوم حکمت است
ذره-ذره خاکِ او را جمع می باید نمود
رستمی باید که باشد حافظِ ناموس و ننگ

گر خراسان تن بود این پارهٔ جانِ تو است
ریشهٔ فرهنگِ اجدادِ درخشانِ تو است
همچو شیراز و سپاهان است، ایرانِ تو است
گر فرو پاشیده است خاکِ پریشانِ تو است
قطره-قطره آب پاکش اشکِ چشمانِ تو است
ورنه داغِ بی وفایی نقش دامنِ تو است

بهر روز ذبیح الله (تاجیکستانی)

سبز و شاداب باشید!

منابع عربی

1. محمد بن عمرو اقدی. مغازی: تاریخ جنگهای پیامبر اعظم (ص). ترجمه محمود مهدوی دامغانی. چاپ سوم. تهران. 1389
2. عبدالملک ابن هشام. سیرت رسول الله (ص). ترجمه رفیع الدین همدانی. چاپ چهارم. تهران. 1386
3. ابن خردادبه. مسالک و ممالک. ترجمه سعید خاگرد. تهران. 1371
4. احمد بن یحیی بلاذری. فتوح البلدان. ترجمه آذرتاش آذرنوش. تهران. 1346
5. احمد بن ابی یعقوب. تاریخ یعقوبی. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1382
6. احمد بن ابی یعقوب. البلدان. ترجمه محمد ابراهیم آیتی. تهران. 1387
7. ابن فقیه. البلدان. ترجمه ح- مسعود. تهران. 1349
8. محمد بن جریر طبری. تاریخ طبری. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ پنجم. تهران. 1375
9. علی بن حسین مسعودی. مروج الذهب. ترجمه ابوالقاسم پاینده. چاپ هفتم. تهران. 1382
10. علی بن حسین مسعودی. التنبیه والاشراف. ترجمه ابوالقاسم پاینده. تهران. 1381
11. ابن حوقل. صورت الارض. ترجمه جعفر شعار. تهران. 1345
12. ابو عبدالله محمد بن احمد مقدسی. احسن التقاسیم. ترجمه علینقی منزوی. چاپ دوم. 1385

منابع پارسی

1. رضازاده ملک زاده. دیباچه شاهنامه ابومنصوری. در: نامه انجمن آثار ملی. 1383
2. ابوعلی محمد بن محمد بن بلعمی. تاریخ بلعمی. ترجمه تاریخ طبری. چاپ سوم. تهران. 1385
3. جمعی از علمای ماورالنهر. ترجمه تفسیر طبری. چاپ چهارم. تهران. 1387
4. مولف ناشناخته. حدودالعالم. چاپ دوم. تهران. 1372
5. ابوالقاسم فروسی. شهنامه. نسخه مسکو و مقابله نسخه ژول. چاپ پنجم. تهران. 1386
6. ابوریحان بیرونی. التفهیم. چاپ پنجم. تهران. 1386
7. ابوسعید عبدالحی بن ضحاک گردیزی. زین الاخبار. تهران. 1384
8. مولف ناشناخته. تاریخ سیستان. چاپ دوم. تهران. 1387
9. خواجه ابوالفضل محمد بن حسین بیهقی. تاریخ بیهقی. چاپ یازدهم. تهران. 1386
10. ابن بلخی. فارسنامه ابن بلخی. تهران. 1385
11. مولف ناشناخته. مجمل التواریخ. تهران. 1383
12. ابوبکر نرشخی. تاریخ بخارا. ترجمه ابونصر قباوی. چاپ سوم. تهران. 1387
13. شیخ عبدالرحمن فامی هروی. تاریخ هرات. تهران. 1387
14. محمد بن عبدالجبار عتبی. ترجمه تاریخ یمینی. ترجمه ابوالشرف. چاپ چهارم. تهران. 1382
15. علی بن حامد کوفی. فتحنامه سند. تهران. 1384
16. منهاج سراج. طبقات ناصری. تهران. 1363
17. عظاملک جوینی. جهانگشای جوینی. چاپ دوم. تهران. 1386

ادامه منابع پارسی...

18. واعظ بلخی. فضایل بلخ. تهران. 1350
19. رشیدالدین فضل الله همدانی. جامع التواریخ. تهران. 1384
20. سیف بن محمد بن یعقوب الهروی. تاریخنامه هرات. چاپ دوم. تهران. 1385
21. حمدالله مستوفی قزوینی. نزهت القلوب. تهران. 1381
22. شمس سراج عقیق. تاریخ فیروزشاهی. تهران. 1385
23. حافظ ابرو. زبده التواریخ. تهران. 1380
24. حافظ ابرو. جغرافیای حافظ ابرو. تهران. 1378
25. یحیی بن احمد السیهرندی. تاریخ مبارکشاهی. تهران. 1382
26. کمال الدین عبدالرزاق سمرقندی. مطلع سعدین. تهران. 1383
27. زمچی اسفزاری. روضات الجنات. تهران. 1338
28. محمد بن خاوندشاه. روضت الصفا. تهران. 1380
29. خوندامیر. حبیب السیر. چاپ چهارم. تهران. 1380
30. بابرنامه موسوم به توزک بابر. بابرنامه موسوم به توزک بابر.
31. بایزید بیات. تذکره همایون و اکبر. تهران. 1382
32. سید معصوم بکری. تاریخ سند معروف به تاریخ معصومی. تهران. 1382
33. محمد قاسم هندوشاه استرآبادی. تاریخ فرشته. تهران. 1387
34. محمد حسین بن خلف تبریزی. برهان قاطع (فرهنگ فارسی). تهران. 1380

ادامه منابع پارسی...

35. محمد یوسف واله. **خلد برین**. روضه پنجم در تاریخ مغول. لندن. 1390
36. محمد یوسف منشی. **تذکره مقیم خانی**. تهران. 1380
37. میرزا مهدی خان استرآبادی. **جهانگشای نادری**. تهران. 1377
38. محمود حسینی جامی. **تاریخ احمدشاهی**. تهران. 1384
39. سرجان ملکم. **تاریخ ایران (پرشیا)**. ترجمه حیرت. تهران. 1383
40. حاج زین العابدین شیروانی. **بستان السیاحه یا سیاحت نامه**. دستنویس. انتشارات کتابخانه سنائی
41. عبدالکریم. **تاریخ احمد**. 1266 هجری
42. مولف ناشناخته. **ظفرنامه خسروی**. تهران. 1377
43. سلطان محمدخان ابن موسی خان درانی. **تاریخ سلطانی**. بمبی. 1298 ق
44. لعل زاد. نامهای تاریخی سرزمینهای ما در منابع پیش از اسلام:
<http://www.khorasanzameen.net/history/alalзад06.pdf>
<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalзад07.pdf>
45. لعل زاد. نامهای تاریخی سرزمینهای ما در منابع پس از اسلام:
<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalзад02.pdf>
46. لعل زاد. بحثی پیرامون نامهای تاریخی سرزمینهای ما:
<http://www.khorasanzameen.net/history/alalзад02.pdf>
47. لعل زاد. افغانستان امروزی در نقشه های دیروزی:
<http://www.khorasanzameen.net/php/pdf/alalзад04.pdf>

منابع انگلیسی

1. Mounstuart Elphinstone. An Account of the Kingdom of Caubul. New Delhi. 1998.
2. Godfrey T. Vigne. A Personal Narrative of a Visit to Ghazni, Kabul and Afghanistan. London. 2005.
3. Wilson, H. H., Ariana Antiqua. A Descriptive Account of the Antiquities and Coins of Afghanistan. London. 1841.
4. Alexander Burnes. Cabool: a personal narrative of a journey to and residence in that city, in the years 1836-38. London. 1842.
5. Smith, W., Dictionary of Greek and Roman Geography. Boston. 1854.
6. Clements R. Markham. A General Sketch of The History of Persia. London. 1874.
7. M. Hayat Khan. Afghanistan and its Inhabitants (Hayat-I-Afghan, 1865). Translated by Henry Priestly (1874). Lahore. 1981.
8. H. G. Raverty. Notes on Afghanistan and Baluchistan. Lahore. 2001.
9. هنری والتر بیلویو. پژوهشی در باره اتنوگرافی یا تبارشناسی افغانستان. ترجمه سهیل سبزواری. 2009
10. گای لسترنج. جغرافیای تاریخی سرزمین های خلافت شرقی. ترجمه محمود عرفان. تهران. 1383